

گشایش سیاسی

وتامین مردم سالاری

درگرو فاز دوم مبارزه مردم، یعنی گذر از اصلاح طلبی حکومتی است

رضا اکرمی صفحه ۷

گسترش جبهه دوم خرداد، با اعتقاد به مردم سالاری دینی ره به جایی نخواهد برد!

احمد آزاد صفحه ۹

اعتراضات معلمان

به عدم رسیدگی به مطالباتشان

صفحه ۱۲

نامه دکتر ناصر زرافشان از زندان

صفحه ۲۳

رهایی زنان

۱۴ همایون فرهادی

زنان، اشباحی سرگردان میان جهان اسلام و عصر اینترنت

۱۵ ناهید

قتل های ناموسی

۱۸ پدیده رایج در جمهوری اسلامی
ملیحه فرهنگ

در مقابل اقدامات عوامل اطلاعاتی رژیم در

۲۱ خارج از کشور هوشیار باشیم!
آرش زمانی

بن بست "سرکوب قانونی"، احتمال کودتا، وظائف اپوزیسیون چپ و دمکرات!

نجاتی برای این نظام متصور نباشند. آن چه که حول پرونده موسسات نظرسنجی اتفاق می افتد، آینه این وضعیت و خود این محاکمات نشانه بارز این بن بست هستند.

طی چند سال گذشته جناح مسلط رژیم همواره در تلاش آن بوده است که با استفاده از دو شیوه سرکوب، یکی آشکار و به ظاهر "قانونی" و دیگری پوشیده و در ظاهر امر "خودسر" و

در صفحه ۲

همه قرائن حاکی از آن است که در اردوی جمهوری اسلامی تلاش های تاکتونی برای نجات حکومت از بحران دامنگیر آن به بن بست رسیده است. در میان اصلاح طلبان حکومتی نیز، امید نجات نظام از طریق اصلاح آن در مواجهه با سماجت ولی فقیه و باند های قدرت حول و حوش آن، در تلاش برای بازگشت به نقطه صفر قبل از دوم خرداد، بتدریج به یک توهم تبدیل می شود و کم نیستند کسانی که امروز به امکان ناپذیری آن اذعان نموده، امید

بیانیه کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

در باره انتخابات شورا های شهر و روستا

صفحه ۳

بحران عراق، نقشه های آمریکا

و موقعیت اپوزیسیون

۴ مسعود فتحی صفحه

پرونده شهرام جزایری و

تبرئه نمایندگان رشوه بگیر

پس از نزدیک به یک سال از تشکیل پرونده در مورد ماجرای رسوائی بزرگ معروف به "شهرام جزایری"، سرانجام احکام متهمان این پرونده که ۴۹ نفر را در بر می گیرد، از سوی دادگاه اعلام شد.

در صفحه ۱۱

بن بست "سرکوب قانونی"، احتمال کودتا، وظائف اپوزیسیون چپ و دمکرات!

ماورای قانونی معادلات سیاسی در کشور را به نفع خود تغییر داده، دستاورد های مبارزات مردم را، محو و پایمال نماید. انجام نوع اول سرکوب آزادی ها و مخالفین به عهده قوه قضائیه تحت فرمان ولی فقیه بود و اجرای بخش دوم این سرکوب ها در حوزه عمل ارگان های امنیتی حکومتی از وزرات اطلاعات تا سپاه پاسداران و بسیج سپاه پاسداران بود که در هیات علنی خود تحت عنوان لباس شخصی ها عمل می کردند و از به هم زدن سخنرانی ها و اجتماعات تا حمله به تجمعات دانشجویان و ضرب و شتم مخالفین از جمله اقدامات آن ها بود. از شاهکار های این نیروها بعد از دوم خرداد هم چنین سازماندهی و اجرای قتل های زنجیره ای در ادامه قتل های سیاسی در طول حیات حکومت اسلامی و نیز یورش وحشیانه به خوابگاه دانشجویان بود. سرنخ این پروژه سرکوب نیز از همان نخست در دفتر خامنه ای و بااطلاع و تایید شخص او بود.

بعد از افشای اسرار قتل های زنجیره ای در زیر فشار افکار عمومی و سپس "خودکشی" سعید امامی برای جلوگیری از آشکار شدن چهره آمرین این قتل ها، و نیز مقاومت جنبش دانشجویی در مقابل یورش به خوابگاه دانشجویان و وادار نمودن فرمانده کل قوای این حمله، آقای خامنه ای به عجز و لابه، دست و پای این بخش از نیروی سرکوب اندکی جمع شد و در عوض بخش مهمی از وظائف آن به عهده ارگان سرکوب شبه قانونی یعنی قوه قضائیه نهاده شد. اولین اقدام بزرگ

این ارگان بستن دسته جمعی مطبوعات و آغاز یورش جدید به روزنامه ها و روزنامه نگاران و دستگیری و محاکمه آن ها بعد از انتخابات مجلس ششم و به بهانه کنفرانس برلین بود. از صدور حکم توقیف ده ها روزنامه و مجله با استناد به مهجورترین قوانین دوران رژیم سلطنتی مثل قانون اقدامات تامینی تا صدور حکم اعدام آقاجری و ترتیب دادن دادگاه نظرسنجی، قوه قضائیه راهی طولانی را پشت سر گذاشته، علاوه بر روزنامه نگاران، بسیاری از نویسندگان، فعالین جنبش دانشجویی، فعالین جنبش های اعتراضی و حتی برخی چهره های برجسته خود حکومت مثل عبدالله نوری را به زندان فرستاده است و با بازداشت گسترده و شکنجه نیروهای نهضت آزادی و ملی مذهبی به اتهام براندازی و سپس محاکمه آن ها به این اتهامات واهی راه را برای طبیعی جلوه دادن این قبیل محاکمات با هر اتهام واهی دیگر هموار نموده است که محاکمه آقاجری به اتهام سب النبی و عبدی و امثال هم به اتهام جاسوسی برای آمریکا از این جمله است. در فاصله دادگاه مطبوعات تا دادگاه نظرسنجی توازن قوا در جمهوری اسلامی تحول چشمگیری نداشته است. اما دو واقعیت تغییر یافته است:

۱) دفاع حقوقی در دادگاه های قوه قضائیه موضوعیت خود را حتی برای حکومتیان هم از دست داده است.

۲) سرکوب شبه قانونی با تمام خدمات چند ساله اخیر آن، دیگر پاسخگوی سیاست های جناح ولی فقیه نیست و محاکمه عبدی و حتی اعدام آقاجری هم قادر به نجات این جناح از شر فضای سیاسی متفاوتی که با رای میلیونی مردم علیه استبداد در این کشور باز شده است، نیست.

اکنون آشکارا سخن از تصفیه های وسیع گفته می شود و یاران سعید امامی علنا به صحنه فرستاده شده اند تا آن چه را که پنج سال پیش با عملیات خود قرار

بود در خفا انجام دهند، علنا فریاد بزنند. خبر از نقشه هایی می دهند که از همان فردای دوم خرداد این جا و آن جا در قالب بریدن زبان ها و زدن سرها از آن دم زده می شد.

اما در شرائط کنونی، که نزدیکی زمان تهاجم امریکا به عراق مزید بر علت شده و کل حکومت را در تنگنا قرار داده است، رابطه با آمریکا خود به موضوع مورد مناقشه روز در آمده است و بحران دامنگیر رژیم را تشدید نموده است. در چنین شرائطی است که ناکارآمدی سیاست سرکوب شبه قانونی از یک سو و شکست سیاست های اصلاح طلبان از سوی دیگر، به وضوح شکاف در جبهه های تاکتونی جناح های حکومت و تقسیم آن ها به اردوهای متفاوت را دامن زده است: در جناح طرفدار ولی فقیه، در یک سو نیرو هائی قرار گرفته اند که از همان آغاز خواستار اقدامات تند و خشونت آمیز بر علیه مردم و حذف جناح اصلاح طلبان در حکومت از طریق یک کودتا و یکدست کردن حاکمیت دیکتاتوری ولی فقیه بودند و امروز با توجه به بحران کنونی جان تازه ای گرفته اند و از ماه ها پیش در خفا مقدمات یک تهاجم گسترده را تدارک می بینند و ظاهرا چهره های متنفذی در درون جناح ولی فقیه هم پیدا کرده اند. ورود بی پرده و پی در پی دستیاران سعید امامی مثل حسین شریعتمداری نماینده ولی فقیه در کیهان، به صحنه و اعلام در پیش بودن تصفیه های وسیع در پیش رو، نشان از تقویت موضع این جریان دارد. از طرف دیگر آن بخش از نیرو های این جناح که فراتر رفتن از مرزهای شبه قانونی تاکتونی را خطرناک دانسته و عواقب آن را غیر قابل پیش بینی ارزیابی می کنند هم چنان از خطر کردن در هراس اند و بخوبی آگاهند که بدون اصلاح طلبان قادر به حفظ نظام نیستند و تهدیدات علیه اصلاح طلبان را

بیانیه کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

در باره انتخابات شورا های شهر و روستا

مردم آزادیخواه و مبارز ایران

کارگران، زحمتکشان!

معلمان، استادان، دانشجویان!

زنان و مردان شجاع از تمامی ملیت ها و اقوام ساکن ایران!

انتخابات شورا های شهر و روستا برای بار دوم در تاریخ حیات جمهوری اسلامی، در اسفند ماه امسال برگزار خواهد شد. چهار سال پیش، انتخابات شوراهای شهر و روستا در شرایط ضد دمکراتیک حاکم بر هر انتخاباتی در حکومت اسلامی که در آن فقط احزاب حکومتی حق شرکت دارند و سایر احزاب و جریانها از حق انتخاب شدن محروم هستند، برگزار شد. با این وجود و به امید امکان حضور معتمدین محلی در این شورا ها و به کرسی نشاندن اراده های انتخابی مردم، همین انتخابات نیز با استقبال شما مواجه شد. شورا ها انتخاب شدند اما در عمل همین شورا ها از یک سو در محاصره ارگان های متعدد مراکز قدرت از نمایندگی های ولی فقیه، تا آخوند فلان ده، در حوزه کاری شان قرار گرفتند، از سوی دیگر از اختیارات محدود و دخالت های دولت در محدوده عمل شان در امان نماندند و کارنامه ای جز ناکامی از خود بر جای گذاشتند.

سرنوشت شورا ها هم مثل تمام ارگان های انتخابی در جمهوری اسلامی، حتی در چارچوب خود حکومت و برآمده از انتخابات تحت کنترل حکومت هم، در ناکامی و ناتوانی در برابر مراکز قدرت منتصب و ملعبه شدن در دست آن ها بود.

اگر بعد از انتخابات دوم خرداد، برای عده ای این تصور ایجاد شده بود که از طریق رای شما از طریق انتخابات امکان تغییر در حکومت جمهوری اسلامی فراهم شده است، سردمداران این حکومت در طول چند سال گذشته با تداوم اقدامات جنایت بار خود از قتل های زنجیره ای تا سرکوب دانشجویان و بستن روزنامه ها و زندانی کردن روزنامه نگاران و .. همه این توهمات را حتی در میان خود حکومتیان نیز نقش بر آب ساخته اند. باند های فاسد در قدرت که ناشناخته نیستند، به نام حکومت الهی کنترل همه امور کشور را در دست گرفته اند و بانی ورشکستگی کشور و عامل دستگیری، بازداشت و شکنجه و کشتار مخالفین و حتی منتقدین داخلی حکومت هستند.

مردم مبارز ایران!

رای شما بیان اراده شماست. کشور ما در شرایطی قرار دارد که این اراده را نمی توان و نباید ملعبه دست حکومت ضد منافع شما ساخت. از این رو نیز:

در شرایطی که از همه امکانات کشور برای مقابله با رای و خواست شما استفاده می شود، از حضور معترض شما به حکومت نیز مزورانه رای پشتیبانی شما از مستبدین حاکم بر سر نوشتان خوانده می شود،

در شرایطی که نویسندگان و مخالفین سیاسی توسط آدمکشان حرفه ای حکومت ربوده می شوند و به زیر شکنجه برده می شوند،

در شرایطی که دادگاه های تحت حکم ولی فقیه، مشغول به زانو در آوردن شرکای در قدرت خود هستند، تا حتی از منتقدین داخلی خود نیز زهر چشم گرفته، با صدور احکام اعدام و مجبور نمودن به قرائت توبه نامه ها، درس عبرتی برای دیگران بدهند،

در شرایطی که باند ولی فقیه نه فقط شورا ها که مجلس حکومت را نیز با وجود رای بالای شما به نمایندگان آن، علیرغم شرایط ضد دمکراتیک حاکم بر انتخابات آن، به دلیل باب میل نبودن به آلت دست چند آخوند مرتجع عضو شورای نگهبان نموده اند،

شرکت در انتخابات و سخن گفتن با رای، دیگر مفهوم خود را از دست داده است. آن ها که در راس حکومت اسلامی نشسته اند، به زبان دیگری با شما حرف می زنند و جز سلاح تعرض به حقوق اولیه شما در حاکمیت بر سرنوشت کشور، زبان دیگری را نمی شناسند، آن ها طی این سال ها نشان داده اند که حاضر به تمکین به رای شما نیستند. همه شواهد حاکی از آن است که رای و اراده شما باید به روش های دیگری به این باند های فاسد دیکته شود.

در چنین شرایطی شرکت در انتخابات شورا و کاندیدا شدن برای این انتخابات فاقد موضوعیت و آب ریختن در آسیاب دستگاه بگیر و ببند حکومت است.

ما از معتمدین محلی و نیرو های مردم دار کشور می خواهیم که از وارد شدن در بازی انتخاباتی که در شرایط بحرانی کنونی می تواند سرپوشی بر نادیده گرفتن حقوق مردم و گسترش سرکوب و اختناق باشد، اجتناب ورزیده، بدین وسیله اعتراض خود را بر شرایط حاکم بر جامعه و تشدید بگیر و ببند های سال های اخیر اعلام نمایند، بازار انتخاب های بی خاصیت در درون حکومت را از رونق بیندازند.

مردم مبارز ایران!

کارگران، زحمتکشان!

معلمان، استادان، دانشجویان!

زنان و مردان از تمامی ملیت ها و اقوام ساکن ایران!

شکی نیست که اصلاح طلبان حکومتی که از انتخاب ناگزیر شما در چند انتخابات گذشته، سود برده اند و اکنون خود در مخصصه سرکوب ولایت فقیه گرفتار آمده اند، بار دیگر دعوت به رونق بازار انتخاب های ناگزیری نمایند که حاصل تاکتونی آن ها، در عمل عقب نشینی های جبهه های نیروهای منتفع از رای شما در مقابل باند های سرکوب و جنایت و عدم پای بندی حتی به وعده های توخالی خود بوده است. آن ها در این سال ها همواره و جا به جا بر استواری خود در حفظ این نظام فاسد قسم خورده و بدان کمر همت بسته اند، اما حتی یک بار هم بر کوچک ترین خواست شما در عمل نه تاکید کرده اند و نه پافشاری نموده اند. خطوط قرمز آن ها همواره در حفظ شان ولایت فقیه و نظام متکی بر ولایت فقیه بوده است که نفس وجود آن نفی

بحران عراق ، نقشه های آمریکا و موقعیت اپوزیسیون

مسعود فتحی

تثبیت شده است و نه حتی در خود کابل از قدرتی برخوردار است و مابقی افغانستان هم بین حکامی از نوع طالبان تقسیم شده است و از افغانستان پکپارچه و بدون جنگ و ترور هنوز هیچ خبری نیست. اما استراتژیهای جنگی آمریکا ظاهراً به هدف های خود دست یافته اند.

نیروهای نظامی ایالات متحده در کشور های آسیای میانه مستقر شده اند و این کشورها به انضمام افغانستان جزو قلمرو نه نفوذ بلکه عملیاتی ارتش آمریکا محسوب می شوند. این حلقه را مسلم است که حضور در پاکستان، ناوگان مستقر در اقیانوس هند، پایگاه ها در یمن، عمان، امارات، عربستان سعودی و کویت تکمیل می نماید. در این حلقه دو نقطه کور و دو کشور هستند که با آمریکا نیستند و با توجه به دکترین بوش چون با آمریکا نیستند، خود بخود علیه آمریکا هستند و رسماً دولت های آن ها جزو محور شر هستند: عراق و ایران. از این دو آن که نقداً در زیر تیغ قرار دارد و می شود به هر بهانه ای تسخیر کرد، عراق است. بخصوص این که هیچکدام از دولت های این دو کشور مطابق میل و اراده مردم عمل نمی کنند و در هر دو کشور، در راس قدرت نیرو هائی نشسته اند که رای ملت هر چه باشد، برایشان فاقد ارزش و اعتبار است. لشکر کشی و جنگ در هر دو کشور مثل مورد طالبان در افغانستان به عنوان کالای "رهائی بخش" هم می تواند عرضه شود.

از این منظر هم هست که مساله عراق در چارچوب استراتژی تهاجمی جدید آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، تحت عنوان "جنگ ضد تروریستی"، مفهوم جدیدی یافته است. عراق با توجه به سابقه جنک کویت و زیر ذره بین سازمان ملل بودن، طعمه کم درد سرتی برای کابینه جنگی بوش در تغییر آرایش قوا در منطقه و تنظیم دلخواه آن است. گذشته از آن به دلیل دارا بودن یکی از مهم ترین ذخایر نفتی جهان، طعمه چرب و نرمی هم هست. علاوه بر این در مجاورت مستقیم حوزه های نفتی عربستان و کویت قرار دارد که هر دو تیول شرکت های نفتی آمریکائی محسوب می شوند و این شرکت ها در رسیدن جرج بوش به ریاست جمهوری سنگ تمام گذاشته اند و بیش از نیمی از مهم ترین پست های کابینه آقای بوش از کارمندان و کارگزاران مستقیم و یا غیر مستقیم همین شرکت ها هستند. تمرکز ۲۵۰ هزار نفر در منطقه برای اشغال عراق علیرغم مخالفت تقریباً تمامی کشورهای جهان به جز اسرائیل که در بحرانی تر شدن منطقه ذی نفع است، و انگلیس، قطعاً دلایل استراتژیک دیگری غیر از اهداف "رهائی بخش" دارد که دولت آمریکا را به تحمل چنین هزینه ای ترغیب می کند. آن چه که رئیس جمهور آمریکا را این چنین مصمم کرده است که در عراق رفع شر کند، قطعاً خود شر در عراق نیست، پوست خز عراق، در یک کلام ذخائر نفت عراق است. از این رو نیز لشکر کشی آمریکا به عراق نه راه حل که خود بخشی از معضل در بحران عراق و شری است که دم در ملت عراق با ۲۵۰ هزار نیروی تا بن دندان مسلح نشسته است و هنوز از شر صدام خلاص نشده، چشم انداز تحولات در این کشور را تیره و تار می کند.

اگر یک طرف بحران عراق، رژیم کنونی عراق باشد که از دهه ۷۰ تاکنون جز جنگ، ویرانی، کشتار و سرکوب برای ملت عراق نداشته است، روی دیگر این بحران دولت آمریکاست که به بهانه حضور این حکومت و به تاوان اقدامات آن قصد تسخیر این کشور و چنگ انداختن بر منابع حیاتی این ملت است.

شرایط حاکم بر عراق بر کسی پوشیده نیست. در عراق نیز مثل اکثریت کشورهای عربی از حق انتخاب و رای مردم خبری نیست. در تاریخ

بحران عراق هم چنان حادثترین مساله خاورمیانه است و تمامی مسائل دیگر در این منطقه از جمله مناقشات بین فلسطین و اسرائیل را تحت الشعاع خود قرار داده است. از یک سو ایالات متحده آمریکا در تدارک یک حمله وسیع به این کشور است. و این در حالی است که دولت عراق بدون قید و شرط تمامی

درخواست های سازمان ملل را پذیرفته است. از طرف دیگر تمامی دولت های منطقه به استثنای دولت شارون در اسرائیل که از پشتیبانی بی قید و شرط دولت بوش در پیشبرد جنگی نابرابر علیه مردم فلسطین برخوردار است، با برافروختن آتش چنین جنگی در منطقه مخالف اند و مضاف بر آن جنبش ضد جنگ وسیعی در اقصی نقاط جهان علیه نقشه های جنگی دولت بوش در خاورمیانه، شکل گرفته است. از نویسندگان و هنرمندان معروف آمریکائی تا نویسندگان بر جسته اروپائی همه علیه این جنگ بسیج شده اند و کم نیستند کسانی که بوش را خطری برای صلح جهانی می دانند و نسبت به نقشه های کشورگشایانه او در آستانه هزاره سوم هشدار می دهند.

همه شواهد حاکی از آن است که منطقه بحرانی خاورمیانه به سوی یک جنگ سوق داده می شود و از قرائن بر می آید که دامنه اقدامات نظامی در محدوده عراق باقی نماند، به اقتضای سیاست روز ایالات متحده، دامن سایر کشورها از جمله کشور ما را نیز خواهد گرفت.

اما مساله محوری بحران عراق چیست؟

بحران عراق ، نقشه های آمریکا

صورت مساله روشن است. عراق بعد از شکست در جنگ کویت متعهد شده است که تمامی تسلیحات کشتار جمعی خود را از بین ببرد. سازمان ملل موظف شده است که بر این پروسه نظارت کند. اکنون بعد از ده سال از کشمکش بین شورای امنیت سازمان ملل و عمدتاً ایالات متحده و انگلیس از یک طرف و دولت عراق از طرف دیگر بر سر چگونگی بازرسی ها و رابطه این بازرسی با امر لغو تحریم های اقتصادی طولانی مدت سازمان ملل، اینک طی یک قطعنامه جدیدی که تحت فشار دولت بوش صادر شده است، حق هر گونه چون و چرائی از عراق در مورد چگونگی، انتخاب زمان و مکان مورد بازرسی گرفته شده است. به عبارت دیگر همه درخواست هائی که تاکنون دولت عراق تحت هر عنوانی با پاسخ منفی مواجه می ساخت، به عراق دیکته شده است و در مقابل عراق، انتخابی که گذاشته شده است، صریح و روشن تسلیم به شرایط مندرج در قطعنامه و یا جنگ با آمریکاست. روشن است که دولت عراق به دلایل کاملاً واضحی راه اول را انتخاب کرده است و به همه درخواست های شورای امنیت سازمان ملل پاسخ مثبت داده است. اما تسلیم عراق برای ایالات متحده کافی نیست. دولت بوش کتمان نمی کند که مساله عراق برای این دولت، فقط گردن گذاشتن دولت عراق به تعهدات خود نیست. سیاست آمریکا تحت عنوان "تغییر رژیم در عراق" مفهومی فراتر از این تعهدات و تلاش برای دخالت مستقیم در امور عراق و در تعیین حکومت دلخواه آمریکا در این کشور است. از این رو نیز این بحران ماهیت و ابعاد دیگری دارد که تمامی حوادث گذشته از جنگ کویت تاکنون فقط پیش زمینه های چنین بحرانی هستند.

وقتی که آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر دست به لشکرکشی به افغانستان زد، هنوز برای کسی روشن نبود که ادامه این لشکر کشی چه خواهد بود. طالبان افغانستان سقوط کردند، اما نه بن لادن دستگیر و نه کشته شد. امروز عملیات آمریکا در افغانستان بعد از نزدیک به دو سال به یک امر عادی تبدیل شده است و دولت تحت حمایت آمریکا در کابل نه

خشن و ریشه کن نمودن هر گونه تشکل سیاسی و حتی صنفی در این کشور و ترور مخالفین سیاسی مانع ایجاد احزاب سیاسی و هر گونه تشکیلات متعارف شده است و آن چه که در عراق موجود است، در بسیاری موارد متکی بر ساخت و بافت های عشیره ای و در مواردی مذهبی و غیره است و احزاب اپوزیسیون عراق حتی در کردستان عراق که سابقه درگیری طولانی با حکومت مرکزی را دارد، از رنگ و بوی عشیرتی عاری نیست.

پایگاه دولت فعلی عراق مثل تمامی دول پیشین اساسا اعراب سنی مذهب این کشور است. هر چند وزرائی هم از اعراب شیعی این کشور در کابینه حضور دارند، الیت سیاسی این کشور اساسا از موضع فوق با مسائل کشور و رابطه ملیت ها واقوام و مذاهب این کشور عمل می کند. علاوه بر سرکوب مداوم ملت کرد در شمال عراق، سرکوب و کنترل پلیسی شدید بر مناطق شیعی نشین جنوب کشور از سیاست های همیشگی حکومت مرکزی بخصوص بعد از استقرار حکومت اسلامی شیعی در ایران بوده است.

از جنگ کویت به بعد، بخصوص بعد از ایجاد منطقه پرواز ممنوع در شمال و جنوب عراق، ایالات متحده تلاش کرد با ایجاد اتحاد در درون نیرو های اپوزیسیون عراق سقوط دولت در بغداد را تسهیل کند. این امر به دلایل متعددی از جمله درگیری های درونی بین دو نیروی مهم در کردستان عراق، اتحادیه میهنی کردستان به رهبری طالبانی و حزب دمکرات به رهبری بارزانی و نیز عدم وجود نیروی اپوزیسیون چشم گیر عرب، سرنگرفت و از قراری که بعدا روشن شد، آمریکا روی ساختن یک نیروی آلترناتیو سرمایه گذاری کرد که دست آخر در میان بهت همگان و طلب یاری بارزانی از دولت صدام در جنگ با رقیب خود در کردستان، نیرو های سازماندهی شده توسط آمریکا در کردستان نیز به محاصره عراق در آمده، عملا متلاشی شدند.

اما اخیرا و با الگو قرار دادن کنفرانس بن در مورد گروه های اپوزیسیون طالبان در افغانستان، اپوزیسیون عراق نیز کنفرانسی در لندن تشکیل داد و دست به ایجاد یک کمیته و تعریف چشم اندازها و ایجاد یک دولت گذار بعد از صدام پرداخت. زلمی خلیل زاد نماینده جرج بوش در افغانستان نیز به عنوان نماینده رئیس جمهور آمریکا در این کنفرانس حضور داشت. این کنفرانس تلاش نمود که با توافقاتی نشان دهد که نیروی قابل اعتماد برای اداره آینده عراق است.

کنفرانس لندن از طرف شش گروه اصلی در اپوزیسیون عراق دعوت شده بود. شش گروه که کمیته برگزار کننده را تشکیل می دادند، عبارت بودند از:

اتحادیه میهنی کردستان عراق، حزب دمکرات کردستان عراق، کنگره ملی عراق، جنبش مشروطه سلطنتی عراق، مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق و جنبش وفاق وطنی عراق.

در کنفرانس لندن بیش از ۳۰۰ هیات از گروه های قومی و ملی مذهبی شرکت کرده بودند. و بدن شک فراگیر ترین کنفرانس از مخالفان حکومت عراق در طول تاریخ آن بوده است.

اولین مساله ای که این کنفرانس در پیش روی خود گذاشت تشکیل کمیته ای برای هماهنگی اپوزیسیون و نیز ارتباط با طرف های ذینفع در مساله بحران عراق، از جمله کشورهای همسایه عراق و کشورهای عرب منطقه برای توضیح مقاصد و برنامه های اپوزیسیون برای آینده عراق بود. عضویت در این کمیته بر اساس سهمیه بندی صورت گرفت که شیعیان در آن ۲۴ نماینده، سنی ها ۲۳ نماینده، کرد ها ۱۲ نماینده، ترکمان ها ۴ و آشوری ها دارای ۳ نماینده هستند. از توافقات سیاسی مهم این کنفرانس اپوزیسیون، موارد زیر بود:

۱) ایجاد یک نظام سکولار و فدرال و پارلمانی در عراق بعد از سرنگونی حکومت فعلی

معاصر عراق آن چه که فراوان است، کودتا پشت کودتا و حکومت این ژنرال و دیکتاتوری ژنرال دیگر است. حکومت صدام حسین از اواخر دهه هفتاد تا کنون طولانی ترین دوره زمامداری فردی در این کشور است. در طول این دوره، ملت عراق یک جنگ هشت ساله با کشور ما با تأثیرات مخرب آن بر هر دو کشور و یک جنگ کوتاه اما با ده ها هزار کشته با آمریکا و متحدان آن بعد از اشغال کویت و یک محاصره اقتصادی کامل و نابود کننده، از این آخرین جنگ تاکنون را پشت سر گذاشته است. در طول این سال ها نه فقط کشور عراق در نتیجه آثار مخرب جنگ ها و محاصره و انزوای بین المللی از لحاظ اقتصادی به عصر حجر بازگشت داده شده است، بلکه به لحاظ سیاسی با سبعانه ترین اشکال سرکوب از صحنه رانده شده و تقریبا از هر گونه حق و حقوق ساقط شده است و حکومت حاضر با راه انداختن بالماسکه های مضحک، ملت ویژه خود را در جلوی دوربین تلویزیون ها ساخته و پرداخته و در انظار بین المللی به نام ملت عراق به نمایش گذاشته است. سرکوب های سیستماتیک و جابجائی های ملی و قومی، تخلیه و تخریب روستاها و شهرها، بخصوص در منطقه کردستان جزو سیاست های معمول بوده است. نابودی و ریشه کن نمودن هر گونه صدای مخالفی حتی اعدام منتقدین درون دایره کوچک قدرت، تصفیه های خونین پی در پی، سرکوب قساوت بار هر گونه تکان اجتماعی، راندن تانک ها بر روی اجساد معترضین در هر گوشه کشور، سرکوب و آزار و اذیت آحاد مردم به دلیل قومیت و یا مذهب متفاوت از امور عادی بوده است. طبیعی است که ملت عراق برای خلاص شدن از چنین وضعیتی روز شماری بکند و از جامعه بین المللی انتظار داشته باشد که با فشار به حکومت، ملت این کشور را در برکناری این رژیم و ایجاد یک عراق آزاد و متکی بر اراده مردم آن، یاری کند. اما آن چه ایالات متحده در سر می پروراند، نه این یاری، نشستن در موضع تصمیم گیری در مقام ملت عراق و دیکته کردن این تصمیم بر دولت جایگزین صدام است. همین واقعیت نیز هست که امروز وجه اصلی و پیچیده بحران عراق را تشکیل می دهد.

سازمان ملل متحد برای کنترل تسلیحات کشتار جمعی در عراق نیازمند آن نیست که این همه تلاش به خرج داده و سال ها با یک رژیم غیر قابل اعتماد چانه بزند. نه در عراق در تمامی موارد از این قبیل با استناد به مصوباتی مثل منشور حقوق بشر سازمان ملل می توان این قبیل رژیم ها را وادار به رعایت حقوق ملت خود ساخت و اعمال کنترل نمایندگان ملت بر زرادخانه های این قبیل دولت ها را جایگزین کنترل از راه دور کرد.

آن چه که ملت عراق امروز کم ترین نیازی به آن دارد، بر افروختن شعله جنگ جدیدی در این کشور است. مردم عراق در طول سی سال گذشته به اندازه کافی جنگ دیده اند و زخم ها و آلام آن را در هر نقطه ای از عراق و متعلق به هر ملیتی و قومیتی که بوده اند، بر گرده خود دارند. به جای وادار کردن صدام به پذیرش این یا آن التیماتوم باید او را وادار به ترک صحنه و سپردن امور کشور به نمایندگان منتخب ملت نمود.

شایسته نیست که جامعه بین المللی وظائف خود در قبال مردم عراق را قربانی سلطه جوئی های دولت بوش نماید.

موقعیت اپوزیسیون

یکی دیگر از پیچیدگی های بحران عراق موقعیت اپوزیسیون حکومت فعلی است. این پیچیدگی دو دلیل عمده دارد. نخست این که به دلیل سرکوب ملی و قومی و مذهبی از طرف قدرت مرکزی فعلی این اپوزیسیون از تنوع ملی، قومی و مذهبی برخوردار است و بر این بستر نیز خصومت های ملی و قومی و حتی فرقه ای در درون آن رد پای خود را بر جای گذاشته است. دوم این که رژیم کنونی با سرکوب

← (۲) حفظ تمامیت ارضی عراق

(۳) به رسمیت شناختن حقوق اقلیت ها

(۴) برگزاری انتخابات عمومی بعد از یک دوره انتقالی دوساله

اگرچه این کنفرانس با حضور نماینده آمریکا برگزار شد. اما از یک طرف برگزار کنندگان این کنفرانس اصرار داشتند که اعلام کنند، مستقلا و حتی بدون کمک مالی آمریکا و به هزینه خود این کنفرانس را فراخوانده اند. از طرف دیگر نماینده آمریکا زلمی خلیل زاد نیز خود را به عنوان ناظری بی طرف نشان می داد. حتی در مصاحبه هایش از امکانات دیگری مثل کودتا علیه صدام به عنوان راه حل هائی که برای مساله برکناری رژیم عراق موجود است، سخن می گفت.

واقعیت هم این است که نیرو های شرکت کننده در این کنفرانس دارای هماهنگی چندانی نیستند و بسیاری از آن ها یا فاقد هر گونه نقوذی در عراق هستند، مثل کنگره ملی عراق و جنبش مشروطه طلبی و یا این که متکی به دولت های دیگر و یا دست پرورده آن ها هستند مثل مجلس اعلا که مولود جمهوری اسلامی ایران است و هم اکنون هم سخنگوی سابق آن رئیس قوه قضائیه ایران است.

از طرف دیگر علیرغم تلاش شرکت کنندگان در این کنفرانس برای جلب نظر آمریکا و حتی گردن گذاشتن بر تهدیدات پشت پرده آن، قرائن حاکی از آن است که این نیرو ها نقش زیادی در نقشه های جنگی آمریکا بازی نمی کنند و در بهترین حالت نیروی رزرو محسوب می شوند. اخباری که تاکنون از حول و حوش مشاوران بوش به خارج درز کرده است، بیانگر آن است که آمریکا اساسا طرح های دیگری را دنبال می کند. بنا به گزارش نیویورک تایمز در ششم ژانویه، تلاش آمریکا بر آن است که با حضور سنگین نظامی، نخست و به سرعت میادین نفتی عراق را برای پرداخت "هزینه های بازسازی" تسخیر کند، در عرض ۱۸ ماه رهبران ارشد حکومتی را محاکمه و دستگاه دولتی را بعد از تصفیه آن بازسازی کرده، تحت نظارت یک ژنرال آمریکائی و یا احتمالا فردی که از طرف سازمان ملل تعیین می شود، اداره کند. به نوشته نیویورک تایمز در این طرح تاکید شده است که ارگان هایی مثل سازمان امنیت عراق منحل خواهند شد، اما بخش اعظم دولت اصلاح و حفظ خواهد گشت. بر اساس این گزارش در هر صورت در ادره عراق "نقش تعیین کننده" را ارتش آمریکا بازی خواهد کرد.

از ویژگی های اپوزیسیون در عراق تنوعات ملی، قومی و مذهبی آن است. مسائلی که حول آن ها احزاب اپوزیسیون شکل گرفته اند، مسائلی که کهنه ای در عراق هستند و بعد از سقوط دولت صدام هم پا بر جا خواهند ماند. استقرار حکومت سکولار با حضور جریاناتی مثل مجلس اعلا و حزب الدعوه و ... که اساسا نقطه تاکید شان بر شیعی گری ساکنین جنوب عراق است و بر محور تضاد مذهبی تفاوت در شریعت شکل گرفته اند. اگر نه از محالات، امری سخت و دشوار خواهد بود. این احزاب که قرار است نزدیک به نیمی از کرسی های کمیته هماهنگی را تشکیل بدهند، با توجه به ترکیب سیال دیگر نیروها در صورت هر گونه قدرت یابی، چندان پای بند این سکولاریسم نخواهند بود. همین طور است دستیابی به توافق بر فدرالیسم. اختلافات ارضی در مورد تقسیم مناطق قومی همواره حداقل یکی از دلایل شکست مذاکرات کردها با دولت مرکزی بوده است. دولت عراق در طول دهه های گذشته با جابجائی های قومی تلاش نموده است که ترکیب جمعیت را در مناطق مورد منازعه مثل منطقه کرکوک که چاه های نفت عراق عمدتا در این منطقه قرار دارند، تغییر دهد. کوچ های اجباری و اقدامات تشویقی برای اعراب و تبعیض علیه کرد ها و دیگر اقوام غیر عرب در این منطقه رد پای خود را بر جای گذاشته است. از این رو دولت فدرالی مورد تاکید اپوزیسیون بر روی کاغذ راه درازی تا تحقق عملی دارد.

از دیگر مسائل مورد توافق اپوزیسیون برگزاری انتخابات عمومی است. مساله اما تنها قبول چنین انتخاباتی نیست. به رسمیت شناختن نتیجه آن است. حداقل در کردستان عراق در طول ده سال گذشته هیچکدام از دو حزب، حاضر به چنین کاری نشده اند. علاوه بر این که به احزاب کوچک اجازه حضور چندانی نداده اند، هر کدام دولت خود را دارند و برای گسترش دادن حوزه نفوذ خود به اسلحه هم دست برده اند و سال ها با همدیگر جنگیده اند و حزب دمکرات آقای بارزانی از حمایت صدام حسین هم در این منازعه بهره برده است تا رقیب را عقب تر براند.

اپوزیسیون عراق با این توافقات یک گام به جلو برداشته است، اما هنوز تا برداشتن یک گام واقعی در شکل دادن به آینده عراق فاصله زیادی دارد و گام فعلی نیز بیش از هر چیز به امید گشایشی از طریق اقدامات بین المللی در عراق برداشته شده است. دوام آن با برداشته شدن اقتضای شرائط از کرده اپوزیسیون با ترکیب فعلی آن، بسیار دشوار خواهد بود.



از صفحه ۳

رای و اراده شما و حکومت برخاسته از اراده شماست.

تردیدی نیست که شورا ها ابزار های حاکمیت مستقیم شما بر امور جاری زندگی اجتماعی تان و در یک کلام وسیله تحقق خود حکومتی شما هستند. شورا های حاضر از این هدف بسیار دور و با هزاران اما و اگر قانونی و غیر قانونی دست و پا بسته اند. تجربه یک دوره از حیات این شورا ها نیز نشان داد که از چنین پتانسیلی بسیار دور هستند و تحت شرائط بحرانی کنونی نه در راستای تضعیف استبداد بلکه آلت دستی برای مشروعیت بخشیدن بر پایه های قدرت آن هستند.

لازمه شرکت در انتخابات امکان تاثیر گذاری بر روند های تصمیم گیری در کشور است. در شرائط کنونی کشور، حکومت اسلامی، اعم از جناح ولی فقیه آن با اقدامات سرکوبگرانه همه جانبه اش و نیز اصلاح طلبان حکومتی با جبن و هراس شان از افتادن ابتکار عمل به دست شما، امکان این تاثیر گذاری را به صفر رسانده است. از شرکت در انتخابات شورا ها اجتناب نمائید.

وقت آن رسیده است که اراده مستقل شما برای بدست گرفتن سرنوشت کشور، با تبدیل این انتخابات به یک شکست برای کل حکومت، به نمایش گذاشته شود و چشم انداز دیگری به افق های بدون حکومت اسلامی و حضور قرون وسطائی آن باز گشاید.

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی

۱۷ دی ماه ۱۳۸۱ - ۷ ژانویه ۲۰۰۳

متشکل از: سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر

گشایش سیاسی و تامین مردم سالاری

درگرو فاز دوم مبارزه مردم، یعنی گذر از اصلاح طلبی حکومتی است

رضا اکرمی

مردم از حاکمیت در جریان انتخابات ۷۶، به صحنه آمدند تا به مثابه خونی جدید در کالبد این حاکمیت، ساختار عقب مانده و سنتی آنرا با الزامات کنونی ایران و جهان هماهنگ تر سازند.

البته چنانکه عملکرد آنها نشان می دهد تلاش اصلی آنها متوجه حفظ اساس "نظام"، در چانه زنی با رقبای خود در قدرت به منظور متقاعد کردن آنها به چنین انطباقی بوده است. و آوردن مردم در صحنه تا جایی از جانب آنها تشویق شده است که در خدمت چنین هدفی واقع شود. تمایل مردم به تحول دمکراتیک در جامعه، بیزاری آنها از خشونت، نا امنی و جنگ و ویرانی، گشوده شدن اشکال جدید تحول در بسیاری از کشورهای جهان و بالاخره فقدان اپوزیسیون مستقل و قدرتمند، منشا همسوئی اکثریت مردم با این نیرو و هم زمان توهم این جناح نسبت به موقعیت خود بوده است.

از مقطع خرداد ۷۶ بدین سو انتخاب بین بد و بدتر تنها چاره مردم، به امید گشایش سیاسی در کشور ما نبوده است. از آن زمان تا به امروز روند حوادث در ایران و جهان در مسیری رقم خورده است که برای جناح تمامیت خواه رژیم نیز چاره ای جز تمکین به این "انتخاب" باقی نمانده است.

هر گاه لایه عایق "جبهه دوم خرداد" و در محور آن "جبهه مشارکت" بین مردم و ائتلاف سیاه بازار و روحانیت سنتی، دیوار نمی کشید بر زمینه تراکم فشار بر مردم، واکنش های گسترده توده ای - ولو در اشکال خودانگیخته و شورشی - و حوادث مهم سال های اخیر (بویژه در مجاورت ایران) احتمالات غیر قابل پیش بینی ای در پیش بود که اگر از سمت تحول آن نتوان تصویر روشنی بدست داد، می توان حدس زد که از هم پاشیدگی رژیم فعلی محتمل ترین آنها می بود.

امید به تحولات دمکراتیک و آزادخواهانه در میان بخش هایی از جامعه. مهار کردن مبارزات فعالین سیاسی - اجتماعی و فرهنگی در اشکال "قانونی" و خلاصه کردن آن به رفتن پای صندوقهای "رای"، که نهایتاً از محدوده خودی ها بیرون

حکم خواهند کرد." البته این سخنان و ترسیم دشواری های گشایش سیاسی در اوضاع کنونی، چون پنج سال گذشته، با چاشنی دیگری نیز همراه است که همانا تسلیم و کرنش در مقابل قدره بندان دستگاه ولایت است که گویا مردم جان به لب رسیده مجبورند تا ابد بدان تن در دهند، تا چانه زنی های "سران قوا"، امکان نفس کشیدن را برای آنها فراهم سازد. دبیر کل "جبهه مشارکت" در همان جا میگوید "برنامه اصلاح آنها (منظور جناح مقابل) در این زمان ایجاد آشوب ها و شورش های محدود و قابل جمع و بسیار کوتاه مدت برای القای ناامنی در کشور است تا زمینه برای ایجاد وضعیت فوق العاده و فشار بر روی اصلاح طلبان برای سکوت فراهم شود. حرکات مشکوکی که در بعضی تحرکات خیابانی در طول این مدت اتفاق افتاد، در این راستا ارزیابی می شود." ناگفته نماند که این سخنان از جانب رقبای وی نیز با صراحتی بیشتر، این روز ها طرح و تبلیغ می شود. مصباح یزدی، هاشم آغاچری را مستحق ده بار اعدام می داند و همفکران وی در مجلس اسلامی، چون محمد عباسپور، رئیس جمهور تا دیروز "محترم" را به نداشتن کفایت سیاسی و تهدید امنیت کشور متهم می کنند.

محدود نگه داشتن "اصلاحات" در کادر قانون اساسی موجود و بازداشتن مردم از مقاومت در مقابل تهاجمات جناح تمامیت خواه، دو کارپایه مهم "جبهه دوم خرداد" ظرف پنج - شش سال گذشته بوده است.

"جبهه مشارکت" بر متن چنین کارپایه سیاسی تولد یافت. مسئولین این جبهه علیرغم مسئولیت های دست دوم و سومی که در ساختار جمهوری اسلامی داشتند، با مشاهده رویگردانی میلیونی

"جبهه مشارکت ایران اسلامی" پس از ناکامی در گردآوری احزاب و سازمانهای موسوم به جبهه دوم خرداد در کنگره ای فراگیر، جمعه ۲۲ آذر ماه، کنگره فوق العاده خود را بر گزار نمود.

تمامی موضوعات و تصمیمات این نشست که گفته شد پشت درهای بسته برگزار گردید و بنا به گفته سعید شریعتی رئیس ستاد برگزاری کنگره، "به بررسی شرایط بسیار حساس سیاسی کشور و رویدادهای اخیر سیاسی و نیاز به پاره ای از تصمیم گیریهای تشکیلاتی" اختصاص داشت، منتشر نگردیده است. اما عمده ترین مشغله بر گزار کننده گان آنرا می توان از شعار محوری "قرائت مردمسالارانه از اجرای قانون اساسی" و عکس بزرگ آقای عباس عبدی که تریبون اصلی کنگره را پوشانده بود، تشخیص داد.

عکس عبدی و هاشم آغاچری اگر نمایانگر مخالفت "جبهه مشارکت" با اقدامات جناح رقیب و قوه قضائیه تحت فرمان آن علیه فعالین سیاسی این جناح می باشد، "قرائت مردم سالارانه از اجرای قانون اساسی" چنانکه از سخنرانی افتتاحیه محمد رضا خاتمی و اطلاعیه پایانی کنگره برمی آید جوهره سیاستی است که می بایست با استفاده از تمامی ظرفیت های قانونی مورد تاکید در اصل پنجاه و نهم قانون اساسی و از طریق تصویب و اجرای لوایح دوگانه رئیس جمهور به مجلس، بن بست کنونی در روند "اصلاحات" از درون حکومت را شکسته و به هم زیستی کنونی جناح های سهیم در قدرت تداوم بخشند. در غیر این صورت بنا به گفته محمد رضا خاتمی "اگر مطابق آنچه روند جاری امور نشان می دهد مردم به این برداشت برسند که اصولاً امیدی به اصلاح از درون حاکمیت نیست، بحق بر بیهوده بودن صرف انرژی در جایگاهی بی اثر



نمی رفت. درلیست انتظار قرار دادن مطالبات اقتصادی و اجتماعی اقشار متوسط و کم درآمد جامعه به امید حل مقدمات سیاسی آن - که امری بود اساسا درست اما هیچگاه جنبه عملی به خود نگرفت - و عادی سازی روابط با کشورهای خارجی، اقداماتی بود که اساسا بر چنین بستر سیاسی می توانست متحقق شود و کیست که نداند خوشه چین این همه، جناح های حکومتند، و در راس آن همان بخشی که صاحب اصلی قدرت است و کم ترین شانس را در شرایط یکدستی حاکمیت، در جهت تحقق آن می توانست داشته باشد.

البته در این توقف گاه یا به عبارتی آنتراکت تاریخی، مردم ما نیز فرصت یافتند به خود ببانندیشند، در اشکال محدود، به تمرین دمکراسی بپردازند، فرهنگ گفتگو و دمکراتیک را در میان خود بارور کنند و با ایجاد برخی نهادهای مدنی به جنبش های آتی خود چشم انداز روشن تری ببخشند. درایران امروز اگر چه مردم همچنان از مشارکت در سرنوشت خود محروم اند، اما "بستن دهن ها" و "شکستن قلم ها" تقریبا غیر ممکن است. دارندگان چنین آملی باید به وسعت ایران زندان بسازند که این برای قدرتی که نمی تواند بر روی حمایت ده در صد از جامعه حساب باز نماید در حکم کندن گور خود می باشد.

اما در یک نگاه کلی باید گفت که در این انتخاب "بد" و "بدتر" جناح تمامیت خواه توانست با پشت سر گذاشتن شوک اولیه، به باز سازی تشکیلاتی خود بنشیند و با حربه ترور و "قانون" به مرور بر اوضاع مسلط شود. و البته درانجام این پروژه شناخت نقاط ضعف حریف، که درابتدا پرچم سفید خود را برافراشته بود، نقش تعیین کننده ای داشت.

اگر قرار بود به جای هشدار و بزرگ نمودن قدرت سرکوب تمامیت خواهان، هوشیاری مردم با دادن اطلاعات به موقع و گسترش امکانات مبارزه آن ها برانگیخته شود، بطور قطع روند حوادث در مسیر دیگری رقم می خورد. همه ما از

آثار خرد کننده افشاء نیمه تمام قتل های زنجیره ای بر دستگاه "ولایت" آگاهیم. عجز و لایه خامنه ای در روز های اولیه حرکت توده ای دانشجویان در ۱۸ تیر و عقب نشینی کنونی وی در مقابل حکم اعدام هاشم آعاجری، بدنبال اعتراضات سراسری دانشجویان و دانشگاہیان، بر کسی پوشیده نیست. چنانکه تمامی تجارب سال های اخیر نشان می دهد، تنها و تنها با حضور مردم در صحنه و یا روی گردانی آنها از حکومت است که سرنوشت نهایی تحولات اجتماعی و سیاسی رقم می خورد و بس.

البته می دانیم که چنین انتخابی مدت هاست که دیگر در دستور کار مسئولین جبهه دوم خرداد نیست. آنها نیز در ۱۸ تیر "پیام انقلاب مردم" را شنیدند و بقول سردار سازندگی خود جناب رفسنجانی "قتله ها را پائین کشیدند" و بی جهت نیست که در کنگره اخیر "جبهه مشارکت" نیز اثری از تاکید بر سازماندهی چنین مقاومتی دیده نمی شود و باز خطاب اصلی آن ها متوجه تلاش گروه بندی های متشکل در "جبهه دوم خرداد" جهت حمایت از لویح دو گانه رئیس جمهور و در خواست از "شورای محترم نگهبان" به عنوان حافظ قانون و "شرع مقدس" اند. آن هم دو طرحی که علیرغم جار و جنجال امکان خروج از حکومت - در صورت تصویب - چیزی جز تداوم حضور کنونی آنها در همین ترکیب و ساختار حکومت نیست.

انستاد سیاسی در اوضاع کنونی کشور واقعیتی است آشکار. در پیش بودن طوفان های حاد سیاسی-نظامی در پشت مرزهای ایران و آغاز بند و بست های آشکار و پنهان بر سر منافع ملی ما با قدرت های خارجی از واقعیت پیشین آشکارتر. درچنین موقعیتی تنها، اتحاد آگاهانه مردم بر مبنای مشارکت واقعی آنها در تعیین سرنوشت خود می تواند امکان گذر از چنین بحرانی را فراهم سازد.

مقدمه این گام سرنوشت ساز دفاع از حقوق پایه ای مردم و با انکاء به مبارزات خود آنها میسر میگردد. خواست ها و حقوقی چون:

- آزادی اعتصاب، اجتماعات، تظاهرات و تامین امنیت آن ها
- آزادی تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی و منع تعقیب های موجود.
- دفاع از آزادی مطبوعات و رفع سانسور.

- آزادی فعالیت تمامی احزاب سیاسی و صنفی و فرهنگی و برخورداری آن ها از حقوق مساوی در استفاده از رسانه های جمعی عمومی (دولتی).

- برگزاری انتخابات آزاد و تضمین به رسمیت شناختن نتایج حاصل از آن و واگذار کردن سرنوشت ارگان های انتصابی به آراء مستقیم مردم و یا رفراندوم عمومی. تحت نظارت مراجع صلاحیت دار. بطوری که امکان مداخله در فراگرد چنین انتخابی برای هیچ یک از نیروهای ذینفع وجود نداشته باشد.

البته هیچیک از خواست های فوق به روشنی و صراحتی که در اینجا ذکر شد در برنامه احزاب موسوم به اصلاح طلب حکومتی وجود ندارد و مآلا کنگره فوق الاده "جبهه مشارکت" نیز خود را موظف به اعلام موضع در قبال آن نمی شناسد، اما آنها از همین کنگره پیام می دهند که مردم سیاهی لشکر آنها در پای صندوق های آراء "شوراهای اسلامی" شوند و لابد اگر صلاحیت کاندیداهای "اصلاح طلب" به برکت لایه اصلاحیه انتخابات مورد تأیید قرارگرفت، بر کرسی نمایندگی مردم تکیه زنند.

پیگیری حقوق و مطالبات پیش گفته در شرایط کنونی نه تنها میتواند مبارزات نیروهای پیگیر پیشرو و آزادیخواه و تحول طلب را علیه استبداد و خودکامگی جناح مسلط بر رژیم اسلامی با اهدافی مشخص و مورد حمایت افکار عمومی جهان و دول دمکرات بسیج نماید، امکان شکاف در صفوف مردم را از مدعیان دروغین دفاع از "مردم سالاری و اصلاح طلبی" خواهد گرفت.

اگر برای حکومت "ولایی" میتوان هزار "قرائت" داشت، مردم سالاری قرائتی جز حکومت مردم بر مردم ندارد که آنها در آراء آزاد، همگانی و برابر حقوق همه شهروندان متجلی میشود. بر محور چنین شعاری متحد شویم.



قاعدتا باید تحقق کامل مردم سالاری سیاسی در کشور باشد. البته مردم سالاری به مفهوم واقعا موجود آن یعنی تعریفی حداقل از مردم سالاری به همان معنایی که در بسیاری از کشور های جهان وجود دارد. و در دنباله مشخصاتی از این مردم سالاری معمول بدست می دهد که همانا رعایت آزادی ها و حقوق بشر، جامعه مدنی حکومت شفاف و پاسخگو و غیره می باشد. در مورد نیروهای تشکیل دهنده این ائتلاف وی معتقد است که "سه نیروی شناخته شده در عرصه سیاسی ایران فعال هستند این نیروهای اصلاح طلب و مردمسالاری خواه عبارتند از جبهه دوم خرداد، نیروهای ملی - مذهبی و نیروهای جمهوری خواه". البته تاکید وی بیشتر بر بخشهایی از آنها است که به مردم سالاری اعتقاد داشته و دین ستیز نیستند. کمی پایین تر تعریف دیگری از نیروها داده و می گوید: "در حال حاضر در میان نیروهای طرفدار مردم سالاری در ایران گرایشات ایدئولوژیک متفاوتی وجود دارد. برخی لیبرال دمکرات، برخی سوسیال دمکرات، برخی طرفدار حکومت برخی غیر دینی هستند." بطور خلاصه می توان گفت که طرح علوی تبار تشکیل جبهه ای از نیروهای مختلف، دینی و غیر دینی، سوسیالیست و لیبرال دمکرات بر محور شکلگیری یک "جمهوری عرفی" (یک حکومت جمهوری متداول در چارچوب جمهوری های پارلمانی موجود در کشورهای اروپایی) است. شکلگیری یک حکومت جمهوری عرفی در ایران امروز خواست عموم مردم ایران است. به این اعتبار هدف این جبهه پیشنهادی فعلا مورد نقد نیست. ولی سوال گری اینجا است که آیا شکلگیری خود این جبهه امکان پذیر است؟

مردم ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷ رژیم شاه را با خواست آزادی، دمکراسی و استقرار یک حکومت دمکراتیک، متکی بر اراده مردم، سرنگون کردند. اما رژیم جانشین در کوتاه مدت، بلکه با تکیه بر احکام مذهبی، یک حکومت دیکتاتوری مذهبی را بر ایران حاکم گردانید. امروز نه تنها همچنان شعارهای انقلاب بهمن یعنی آزادی، دمکراسی و حکومت مردم بر

گسترش جبهه دوم خرداد، با اعتقاد به مردم سالاری دینی ره به جایی نخواهد برد!

احمد آزاد

وی به تحولات منطقه نظر دارد و می گوید: "پیش بینی من این است که به زودی زلزله سیاسی در منطقه ما رخ خواهد داد. این زلزله آنقدر قوی است که تمامی کشور های منطقه را تحت تاثیر خود قرار می دهد. فکر می کنم ایران تنها کشوری است که می تواند از این زلزله به سلامت خارج شده و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی خود را حفظ کرده و جلوی گسسته شدن فرایند توسعه خود را بگیرد. اما شرط آن این است که یک نیروی قدرتمند که کم و بیش تمامی گرایش های میهن دوست کشور را در بر می گیرد و قادر به جلب اعتماد مردم است در صحنه سیاسی حضور داشته و با طرح شعار های مناسب مردم را هدایت کند." وی همچنین اشاره دارد که چنین جبهه ای با شعارهای مردم سالاری و صلح خواهی می تواند به جهانیان نشان دهد که تحولات ایران درونزا بوده و با مسالمت پیش خواهد رفت. همچنین تاکید می کند که تجربه ثابت کرده است که مسائل و مشکلات ایران تنها توسط همه مردم و نه فقط توسط یک بخش از آن قابل حل می باشد. در مورد "امکان" نیز معتقد است که برکنار از جناح های اقتدار گرا و فرصت طلب "در مجموع رواداری و تحمل ما برای پذیرش یکدیگر افزایش یافته است."

دلایل آقای علوی تبار در چارچوب دلایل عمومی است که در ابتدا به آنها اشاره رفت. طبعا نمی توان با نفس دعوت به همکاری و ائتلاف مخالف بود. ولی در ابتدا باید روشن کرد که چه هدفی از ائتلاف و جبهه را دنبال می کنیم؟ چه جبهه ای، با کدام نیروها و برای رسیدن به چه هدفی؟ ارزیابی و پذیرش یا عدم پذیرش هر دعوتی بستگی به پاسخی دارد که به این سوالات می دهیم؟ آقای علوی تبار چه پاسخی به این سوالات می دهد؟ علوی تبار می گوید: "هدف چنین ائتلافی

بحران در جمهوری اسلامی واقعی است. این را می توان از تعدد پیام های دعوت به تشکیل جبهه یا ائتلاف دید. از رضا پهلوی، فرزند شاه سابق، تا سازمان مجاهدین خلق، از نیروهای ملی - مذهبی تا چهره های درون حکومتی، همه، با توضیحات و زبانی متفاوت ولی با مضمونی یکسان، از بحران سیاسی درون جامعه، بن بست حکومت، خطر تهاجم امریکا و بی اعتمادی مردم به رژیم صحبت کرده و لزوم شکلگیری یک ائتلاف و یا جبهه را نتیجه می گیرند.

شکی نیست که حکومت اسلامی در طول حیات خود نه تنها قادر به پاسخگویی به خواسته های مردم نبوده، بلکه خود عامل اصلی تولید بحران می باشد. شکست اصلاح طلبان نیز بیش از پیش امید به امکان اصلاحات از درون این رژیم را به یاس کشانده است. در چنین شرایطی خلاء آلترناتیو بیش از هر زمان دیگر حس شده و طبیعی است که دیگر نیروهای سیاسی به دنبال یافتن راهی برای پر کردن این خلاء و جایگزین کردن خود به عنوان آلترناتیو باشند. در عین حال ظاهرا همه سازمان ها و احزاب سیاسی نیز پذیرفته اند که هیچ نیرویی به تنهایی در ایران قادر به ایفاء نقش آلترناتیو نیست. از اینرو است که دعوت به همکاری، ائتلاف و جبهه متعدد شده است.

اخیرا آقای علیرضا علوی تبار، نویسنده ویکی از چهره های شناخته شده "دوم خردادی"، در مصاحبه ای با مجله آفتاب / شماره بیست - آبان ۱۳۸۱ / دعوت به ائتلافی تازه کرده است. وی در این مصاحبه از لزوم "گسترش جبهه دوم خرداد" صحبت می کند. علوی تبار می گوید: "به گمان من گسترش جبهه دوم خرداد و شکل دادن به ائتلاف های تازه این روزها هم "ضرورت" است و هم "امکان" بیشتر دارد. در مورد ضرورت

آن حکومت فرضی خواهد توانست حقوق برابر زن و مرد را رعایت کند؟ تنها دو پاسخ به این سوال وجود دارد: یا احکام دینی در رابطه با حقوق زنان باید اصلاح شده و منطبق بر اصول حقوق بشر شود و یا دولت فرضی ایشان با زنان همان روا خواهد کرد که حکومت اسلامی فعلی ایران.

از این دست سوالات بسیار می توان طرح کرد و بسیار طرح شده است. مشکل آقای علوی تبار و دیگر همفکران ایشان در این است که کوشش می کنند تا بین دو صدلی بنشینند. اینان خود به خوبی به محدودیت های دین در انطباق با دمکراسی آگاهند. از سوی دیگر پذیرش سکولاریسم و محدود کردن مذهب به حیطه شخصی افراد برایشان بسیار سنگین است. تمام هم و غم اینان حفظ حکومت اسلامی در دوران معاصر می باشد. از این زاویه این آقایان از برخی از همراهان قبلی خود چون گنجی عقب افتاده اند. اکبر گنجی با پذیرش این اصل که جمهوری اسلامی غیر قابل اصلاح است و دمکراسی و دین با هم همساز نخواهد بود، به پذیرش یک حکومت جمهوری عرفی، الگوی کشورهای غربی، باور یافته و مانیفست خود را بر این اساس تنظیم کرده است. راهی که اکبر گنجی طی کرده است، علوی تبار و دیگر متفکرین مذهبی به ناگزیر طی خواهند کرد.

در شرائط کنونی جبهه پیشنهادی آقای علوی تبار، ائتلاف نیروهای مذهبی و غیر مذهبی، ناممکن است و تا زمانی که نیروهای مذهبی نپذیرند که "مردم سالاری دینی" چیزی جز یک توهم نیست و جدایی دین از حکومت یک اصل خدشه ناپذیر برای استقرار و تداوم دمکراسی در جامعه ایران است، کوچکترین اعتمادی به این نیروها در رعایت اصول دمکراسی در یک جمهوری عرفی نمی توان داشت. هیچ حکومتی را نمی توان شکل داد که رفتار خود را همزمان با احکام قطعی دین و حقوق مردم سامان دهد. این حکومت "شتر گاو پلنگ" تنها در آمال و آرزوهای ایده آلیستهای مذهبی ممکن است و بس!



احکام از پیش نوشته شده و تحت نظارت الیگارشسی مذهبی [منطبق گرداند؟ آیا این وارد کردن دین در حکومت از در دیگر نیست؟ آیا این برقرار کردن یک حکومت اسلامی دیگر، به ظاهر صد در صد دمکراتیک نیست!!

آقای علوی تبار در تعریف مردم سالاری خود به "مردم سالاری به مفهوم واقعا موجود آن یعنی تعریفی حداقل از مردم سالاری به همان معنایی که در بسیاری از کشورهای جهان وجود دارد" اشاره می کند. یقینا منظور ایشان نه کشورهای دیکتاتور زده توسعه نیافته، بلکه کشورهای پیشرفته غربی باید باشد. اگر آقای علوی تبار نگاهی به روند تکوین دمکراسی در کشورهای مورد نظر خود کند، متوجه خواهد شد که تکوین دمکراسی در این کشورها در مبارزه همزمان با حکومت های مطلقه سلطنتی و اشرافیت از یک سو و مبارزه با دستگاه مقتدر کلیسا و روحانیون و تسلط مذهب بر نهاد های اجتماعی از سوی دیگر بوده است. این روند نه یک روند دین ستیز، آنچه که امروز از سوی مذهبپویان در ایران تبلیغ می شود، که روندی جهت دین زدایی در کارکرد عرفی جامعه و شکل بخشیدن به یک جامعه مدنی بوده است. در چنین پروسه کشورهای مورد نظر ایشان به جوامعی غیر مذهبی، و نه ضد مذهبی فراروئیده اند. پایه های دمکراسی در مبارزه برای رها کردن انسان، نه تنها از قوانین قرون وسطایی فئودالیزم، که در تثبیت حقوق اولیه، قطعی و غیر قابل انتقال بشر همچون برابری حقوق انسان ها صرفنظر از جنسیت، نژاد، قومیت، زبان، مذهب، رنگ پوست، ثروت، شغل و مقام، مستحکم شده است. شکلگیری دمکراسی تنها با ادای احترام به حقوق مردم و دمکراسی ممکن نخواهد شد، بلکه با پذیرش مسئولیت در قبال دمکراسی است که می توان امید به استقرار آن داشت.

آقای علوی تبار که چنین الگویی را پیشنهاد می کند باید توضیح دهد که بطور مثال حقوق زنان در آن حکومت فرضی ایشان، که رفتار خود را منطبق بر احکام دینی خواهد کرد، چگونه خواهد بود؟ آیا زنان همچنان شهروند درجه دوم با "نیم حقوق" شناخته خواهند شد؟ آیا

مردم، موضوع روز است، بلکه تجربه بیست و سه سال گذشته لزوم جدا کردن دین از حکومت و شکلگیری یک حکومت عرفی متکی بر کارکرد یک جامعه مدنی متداول را در دستور روز قرار داده است. اولین شرط شکلگیری هر همکاری و ائتلافی، داشتن یک درک مشترک یا توافق مشترک حول رابطه دین و حکومت است. درک هر یک از این نیروها پیرامون رابطه دین و حکومت و موضع هر یک از این نیروها پیرامون اصل "جدایی دین از حکومت" باید کاملا روشن باشد.

متاسفانه آقای علوی تبار و همفکران ایشان و همچنین بخشی از نیروهای پیشنهادی ایشان برای جبهه تعریف بسیار ناروشن و مبهمی از رابطه دین و مردم سالاری را ارائه می دهند. تکرار دائمی شعار "مردم سالاری دینی" و اصرار اینان بر این که "پسوند دینی برای مردم سالاری نشان دهنده "صفت" این مردم سالاری است و نه "محدود و مقید کننده" آن، تردید جدی در پذیرش اصل جدایی دین از حکومت در یک جمهوری عرفی از سوی این نیروها را دامن می زند.

در کوشش برای رفع این تردید علوی تبار می گوید: "اما پس از تحقق مردم سالاری، طرفداران مردم سالاری دینی می کوشند تا در یک رقابت دمکراتیک طرح های الهام گرفته از ارزشها و گرایش های دینی را برای سر و سامان دادن به امور عمومی پیشنهاد کنند. آنها در شرایط دمکراتیک تلاش می کنند تا با روش های دموکراتیک کاری کنند که هیچ یک از رفتار های حکومت مغایرت قطعی با احکام دینی نداشته باشد." برکنار از تمایلات بسیار دمکراتیک آقای علوی تبار! این توضیحات نشان می دهد که تردید ها بی مورد نیستند. ایشان باید توضیح دهد که منظور از "رفتار حکومت مغایرت قطعی با احکام دینی نداشته باشد" یعنی چه؟ یعنی باز هم این احکام دینی هستند که چهارچوب کار حکومت را تعیین می کنند؟ الهام از ارزش های دینی به چه معنی است؟ کدام ارزش های دینی؟ چگونه حکومت می تواند رفتار های خود در یک حکومت جمهوری عرفی [متکی بر نظر و اراده مردم] را بر احکام دینی [متکی بر

پرونده شهرام جزایری و تبرئه نمایندگان رشوه بگیر

است. در این حکم قید شده است که متهم "به دلیل دفاعیات موثرش در محضر دادگاه و فقدان سوءنیت در اخذ وجوه و عدم احراز رابطه به متهم ردیف اول و عدم کفایت دلایل و مدارک کافی تبرئه شده و باید کلیه وجوه ماخوزه مسترد و به نفع دولت ضبط گردد".

در قضیه شهرام جزایری، ۱۸ نفر از نمایندگان مجلس متهم به ارتباط مستقیم و بده و بستان مالی با شبکه وی بودند که اسامی ۱۲ نفر از آنها هم در دادگاه و مطبوعات اعلام شده بود. از جمله هادی خامنه ای که مبلغ ۵۵۰ میلیون تومان و مهدی کروی که مبلغ ۳۰۰ میلیون تومان از شهرام جزایری گرفته بودند و هیچ کدام نیز دریافت این مبالغ را تکذیب نکرده، ولی اظهار داشته بودند که آنها را "صرف امور خیریه" کرده اند. اما در حکم صادره، فقط ۵ نماینده به نامهای: علی یاری، سید رجب حسینی نسب، عباس علی اللهیاری، سید حسین مرعشی و الیاس حضرتی ذکر شده که اینها هم تبرئه شده و ضمناً" موظف گردیده اند که کلیه وجوهات گرفته شده از شهرام جزایری را مسترد کنند".

ولی هنگامی که نوبت رسیدگی به اتهامات آیت الله های ریز و درشتی که در سپاه رشوه بگیران از شهرام جزایری بوده اند فرا می رسد، نه تنها صحبتی از "اتهام" و بنابراین "تبرئه" هم نیست، بلکه اشاره تلویحی به آنها هم آمیخته با تعظیم و تمجید است! در پایان رای صادره درباره این پرونده آمده است: "یکی از عملیات فریبکارانه و یا بعبارت دیگر متقلبانه متهم ردیف اول، شهرام جزایری عرب، پرداخت وجوه به قصد آلوده کردن مقامات، با

فساد مالی و اقتصادیست و بنابراین " گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آن که هست گیرند!

مطابق احکام صادره از دادگاه، شهرام جزایری، "متهم ردیف اول" این پرونده، به ۲۷ سال زندان محکوم شده است. تعدادی از همکاران و زیردستان او در شرکت‌های متعلق به وی نیز، به حبس های متفاوت از یک تا ده سال و جریمه و شلاق محکوم گردیده اند. برخی از مدیران، مسئولان و کارمندان بانکها و پاره ای دیگر از موسسات دولتی (که مشخصات کامل آنان اعلام نشده است) به چند سال زندان و یا جریمه و شلاق، و بعضاً" به انفصال از "خدمات دولتی" محکوم شده اند. از گروهی از مقامات و مسئولان دولتی که در جریان تشکیل پرونده و یا رسیدگی، نامشان به میان آمده بود، نشانی در فهرست احکام صادره به چشم نمی خورد. ضمن آن که چند نفر نیز (بدون ذکر مشخصات) تبرئه شده اند.

نام سه تن از "آقازاده" ها هم در این پرونده مطرح شده بود که به اتهام "اعمال نفوذ، تحصیل مال نامشروع و مداخله در امر وکالت" به مجازاتهای خفیفی محکوم گردیده اند: مهدی مقتدائی (پسر آیت الله مقتدائی، رئیس دیوانعالی و دادستان سابق کل کشور) جمعاً" به ۳ سال حبس و ۵۱۰ هزار ریال جریمه، محمد دری نجف آبادی (پسر وزیر سابق اطلاعات و عضو فعلی مجلس خبرگان) کلاً" به دو سال زندان و ۵۰۰ هزار ریال جریمه و احمد رستگاری به ۳۰ ماه حبس و ۲۵ هزار ریال جزای نقدی.

رضا (محمد) آقازاده، وزیر اسبق نفت و رئیس سازمان انرژی اتمی، که در این پرونده متهم به "تحصیل مال نامشروع به مبلغ ۲۵۰ میلیون تومان" گشته بود، طبق حکم صادره تبرئه شده

هرچند که احکام صادره غیرقطعی بوده و به مرحله تجدید نظر ارسال شده است، اما نتایج این به اصطلاح دادرسی، نمایشی بودن این دادگاه و فریبکارانه بودن ادعای "مبارزه با مفاصد اقتصادی" را باری دیگر، برملا می کند.

تشکیل پرونده موسوم به شهرام جزایری، که دربرگیرنده ارقام بسیار درشت سواستفاده مالی، رشوه و اختلاس تعداد چشمگیری از کله گنده های رژیم از جناحهای مختلف و در ارگانهای گوناگون بود، سر و صدای زیادی در زمستان سال گذشته برانگیخت. (اتحاد کار شماره ۹۵، اسفند ۱۳۸۰) شهرام جزایری عرب، جوان ۲۹ ساله "جنگزده" خوزستانی، با اشتغال به دلالی و تجارت و تشکیل حدود ۵۰ شرکت واقعی یا صوری، از طریق تباری و همدستی با گروه زیادی از مقامات حکومتی و مدیران بانکها و موسسات دولتی، طی مدتی کوتاه، ثروتی بسیار کلان به چنگ آورده و فهرستی طولانی از آخوندها، نمایندگان مجلس و دیگر مسئولان رژیم را به صورت جیره بگیران خود درآورده بود. رو شدن این رسوائی وسیع، که در ارتباط نزدیک با دعوای و رقابتهای جاری جناحهای عمده حکومتی نیز بود، به عنوان نشانه ای از اراده و تصمیم گردانندگان رژیم برای مبارزه با مفاصد اقتصادی، وانمود گردید. با همه این هیاهوها و تبلیغات، کمتر کسی در میان توده های مردم ادعای سران حکومتی مبنی بر مبارزه با مفاصد اقتصادی را باور می کرد. این ناباوری و بدگمانی نه فقط از آنجا سرچشمه می گرفت که دستگاه قضائی جمهوری اسلامی که کاملاً" تحت فرمان خامنه ای و دارودسته اوست، تا به حال عملکردی بهتر از "دیوان بلخ" نداشته و عملاً" به صورت ابزار خفقان و سرکوب معترضان و مخالفان به کار گرفته شده است، بلکه از این آگاهی و تجربه عمومی نیز برمی خاست که تمامی ارکان رژیم، از صدر تا ذیل آلوده به

بهبود و افزایشی در حقوق پرداختی به کارکنان آنها صورت بگیرد، در دستگاه آموزش و پرورش چنین چیزی نیز برای اکثریت عظیم کارکنان، به غیر از "نورچشمی‌ها"، وجود ندارد.

طرفه اینجاست که همین حقوق نازل ماهانه آموزگاران و دبیران هم به موقع و بطور کامل پرداخت نمی‌شود. زیرا که طبق شگرد رایج در اغلب موسسات دولتی، همان حقوق اندک فرهنگیان به چند جزء و بخش متفاوت: "حقوق

پایه"، "حق مسکن"، "فوق العاده جذب"، "فوق العاده مناطق محروم"، "اضافه کار" و ... تقسیم می‌شود که هر کدام از آنها نیز مقررات و "متولی" خاص خود را در بوروکراسی گسترده وزارت آموزش و پرورش دارند. اگر "حقوق پایه" معلمان معمولاً سر برج پرداخت می‌گردد، لکن پرداخت باقیمانده اجزاء، که در واقع همان درآمد نازل ماهانه خانوارهای فرهنگی را تشکیل می‌دهند، با انواع تاخیر، تعلل و بهانه تراشی‌ها روبرو می‌شود.

در اعتراض به این گونه تبعیضات، حق کثی‌ها و فشارهای فزاینده است که معلمان ایران، به رغم حاکمیت سرکوب و اختناق، به تلاشها و حرکت‌های گوناگونی طی سالهای گذشته اقدام کرده‌اند. ارجمله مهمترین آنها، اعتراضات گسترده و تجمع معلمان در برابر مجلس و دفتر ریاست جمهوری در دی و بهمن سال گذشته بود که تداوم و گسترش آنها، سرانجام محمد خاتمی را به تشکیل "کمیته ویژه منتخب رئیس جمهور" برای پیگیری مسائل فرهنگیان، ناگزیر ساخت. (اتحاد کار شماره ۹۴، بهمن ۱۳۸۰).

اما همان طور که قابل پیش بینی بود و تجربه‌های "کمیته‌های متعدد ایجاد شده از جانب خاتمی راجع به موضوعات و مسائل گوناگون نیز به روشنی نشان داده بود، از این "کمیته ویژه" هم هیچ آبی برای فرهنگیان گرم نشد. در این "کمیته" هیچ نماینده‌ای از معلمان حضور نداشت و فقط از تعدادی از وزرا و مسئولان دولتی تشکیل شده بود که اگر خود این مقامات و مسئولان حاضر به انجام وظائف و

نیروهای انتظامی و ضرب و شتم عده‌ای از تظاهرکنندگان، به پایان رسید.

تظاهرات روز جمعه معلمان، در واقع در ادامه یک رشته حرکتها و اعتراضات

صدها تن از معلمان تهران روز جمعه ۲۲ آذرماه، در اعتراض به عدم رسیدگی به مطالباتشان دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات با دخالت و تهاجم ماموران انتظامی رژیم روبرو گردید.

"خانه معلمان"، یکی از تشکل‌های موجود فرهنگیان، چند روز پیش از آن، برای پیگیری پاره‌ای خواسته‌های صنفی، معلمان را به یک

اعتراضات معلمان به عدم رسیدگی به مطالباتشان

فرهنگیان بود که طی چند ماه گذشته، در تهران و برخی دیگر از شهرها، انجام گرفته بود. در این اعتراضات، معلمان ضمن طرح مجدد مشکلات صنفی خود، و خصوصاً "مسائل حاد معیشتی، عدم پیگیری خواسته‌هایشان و عدم اجرای وعده‌های مکرر مسئولان را شدیداً" مورد انتقاد قرار داده‌اند. از جمله در اطلاعیه‌ای که از طرف "کانون صنفی معلمان" در آبان گذشته انتشار یافته، با انتقاد از عملکرد مسئولان وزارت آموزش و پرورش، آمده است:

"سرگرم بودن بسیاری از مدیران ارشد این وزارتخانه به فعالیت در بنگاه‌های اقتصادی سودآور، توان برنامه ریزی آموزشی و فرهنگی را از آنان گرفته و ساختار بسته و بیمار آموزش و پرورش و تشکلهای صنفی فرهنگیان، مشکلات فراوانی در این وزارتخانه ایجاد کرده است."

عدم تکافوی دستمزد و حقوق در برابر هزینه‌های فزاینده زندگی، همواره یکی از مشکلات اصلی قشر عظیم فرهنگیان، مانند سایر اقشار مزد و حقوق بگیران، بوده است. اما عدم رسیدگی به خواست اولیه آنها برای ترمیم و افزایش حقوق، و متقابلاً "رشد سرسام آور قیمت‌های مایحتاج عمومی، مسکن و اجاره بها، مخارج بهداشت و درمان، ایاب و ذهاب و ...، روز به روز فشار وارده بر آنها را افزونتر و تعداد بیشتری از آنها را به زیر خط فقر و فلاکت پرتاب می‌کند. هرگاه در برخی ادارات و شرکت‌های دولتی این امکان وجود دارد که به هر ترتیب، اندک

گردهمائی در ورزشگاه "حیدریان" واقع در خیابان حافظ تهران، فراخوانده بود. لکن وزارت کشور طبق معمول، با برگزاری این تجمع صنفی مخالفت و از صدور "مجوز" امتناع کرده و از برگزارکنندگان مراسم نیز خواسته بود که لغو آن را اعلام کنند.

با اینهمه، از ساعت نه و نیم صبح روز ۲۲ آذر گروه‌های زیادی از فرهنگیان در برابر ورزشگاه اجتماع کردند. نیروهای انتظامی رژیم نیز از همان صبح در این محل و پیرامون آن مستقر شده بودند. بر در بسته ورزشگاه هم اطلاعیه مبهم و نامشخصی، بدین مضمون نصب شده بود: "به اطلاع همکاران محترم فرهنگی می‌رساند همان گونه که قبلاً به اطلاع رسیده، مراسم امروز به دلیل توافقات به عمل آمده و مذاکرات انجام شده با وزارت آموزش و پرورش مبنی بر بررسی موضوعات مربوطه از طریق مسئولان ذیربط، ملغی اعلام گردیده است!"

در این وضعیت و در پی اظهارهای مکرر فرماندهان انتظامی، گروهی از اجتماع کنندگان محل را ترک کردند. اما گروهی دیگر از آنها که بیش از ۵۰۰ نفر بودند، در همان محل و تا تقاطع خیابانهای حافظ و انقلاب، شروع به راهپیمائی و سردادن شعار کردند. "معلم شده خسته، تبعیض دیگه بسه"، "خود در رفاه و نعمت، ما را کند نصیحت"، "معلم، اتحاد، اتحاد" و "وزیر بی کفایت، استعفاء، استعفاء" از جمله شعارهای معلمان معترض بود. این تظاهرات که تا ساعت یازده و نیم ادامه داشت، سرانجام در پی برخورد و حمله

تربیتی" در مدارس و ادارات آموزش و پرورش از سوی نمایندگان همین جناح، و گنجاندن آن به عنوان یکی از موارد اعتراضی فرهنگیان، نیز شگرد دیگری برای به انحراف کشیدن مبارزات صنفی و اجتماعی معلمان است.

تردیدی نیست که نبود تشکل های مستقل و سراسری یکی از موانع عمده رشد و تداوم و تاثیرگذاری ضروری حرکتها و تلاشهای فرهنگیان ایران است. قابل توجه است که در این زمینه، یعنی جلوگیری از شکل گیری نهادهای صنفی مستقل و سراسری و یا کوشش برای وابسته کردن تشکل ها به خود، هر دو جناح رژیم مقاصد مشترکی را دنبال می کنند. در دوران وزارت حزب الهی قدیمی، حسین مظفر، تلاشهای فرهنگیان در تهران و بعضی شهرهای بزرگ دیگر برای پی ریزی نهاد صنفی مستقل و فراگیر، با انواع محدودیتها، تهدیدات و سرکوب از سوی مسئولان وزارتخانه روبرو گشت. در دوره وزارت حزب الهی سابق و "دوم خردادی" لاحق، مرتضی حاجی نیز کوششهای فرهنگیان در این زمینه از سرنوشت بهتری برخوردار نشده است. هرچند که شعار "جامعه مدنی" هنوز هم ورد زبان مسئولان و مطبوعات دولتی است.

احقاق حقوق و خواستهای صنفی و اجتماعی معلمان بیش از هر زمان دیگری با موفقیت تلاشهای جاری برای پایه ریزی تشکل مستقل و دمکراتیک سراسری آنان گره خورده است. معلمان ایران در تداوم پیکارهای خود خواهند توانست حق داشتن تشکل صنفی آزاد و فراگیر را نیز عملاً رسمیت بخشیده و به گردانندگان حکومتی بقبولانند. مبارزات معلمان که طبعاً از دیگر جنبشهای جاری اجتماعی نیز تاثیر می پذیرد، در پیوند و هماهنگی با آنها نقش سزاوار خود را در تحولات جامعه ما ایفا خواهد کرد.

خود و روسایش را آسوده می کند که "البته ممکن است میزان تقاضا بیش از اینها باشد که با توجه به امکانات و مقدرات دولت فعلاً بیش از این حد مقدور نیست!"

آری، پاسخ حکومتگران در برابر خواستهای برحق اقدار زحمتکش و محروم، همواره چنین بوده است: "بیش از این حد مقدور نیست!" اما فرهنگیان کاملاً آگاهند که جامعه ما از آن حد امکانات و ثروتها برخوردار

است که وسائل کار و زندگی آبرومند آنان را که وظیفه اساسی آموزش و پرورش نسلهای آینده را بر دوش دارند، فراهم آورد. تداوم و گسترش مبارزات مستقل خود معلمان است که این مقدرات را از قوه به فعل درخواهد آورد.

ادامه و تشدید کشمکشهای دستجات رقیب حکومتی، در شرایط حاضر، که غالب مسائل و معضلات اجتماعی را نیز ملعبه و یا وجه المصالحه دعوای پایان ناپذیر خود می سازد، البته از مسئله نارضایتی شدید و اعتراضات قشر عظیم فرهنگیان کشور نیز غافل نبوده است. جناحهای متخاصم می کوشند با نشان دادن همدردی ظاهری، با نفوذ در صفوف معلمان معترض و یا حتی با ایجاد تشکل ها و نهادهای فرمایشی و وابسته، از این مسئله نیز در جهت مقاصد خودغرضانه شان، به منظور عقب راندن جناح رقیب، لوٹ کردن حرکت اعتراضی معلمان و یا به انفعال کشاندن آنها، بهره برداری نمایند. مثلاً جناح خامنه ای و سخنگویان آن که در دوره اخیر مرتباً بر "مشکلات اقتصادی" مردم اشک تمساح می ریزند، در واقع قصد دیگری جز کوبیدن و بی اعتبار ساختن شریک حکومتی خویش ندارند. اعتراض به برچیدن دفاتر امور

پاسخگویی به خواستهای فرهنگیان می بودند، دیگر نیازی به ایجاد "کمیته ویژه" نمی بود! این "کمیته" هم حلقه دیگری از وعده و وعیدهای بی پایه گردانندگان حکومتی برای سر دواندن و سرگرم ساختن معترضان بود. چنانکه پس از حدود یک سال از تشکیل آن، وزیر آموزش و پرورش در مصاحبه ای با "ایسنا"، در همان روز برگزاری تظاهرات معلمان در تهران، شرحی از "تسهیلات" مصوب کمیته ویژه ارائه می دهد که در واقع، چیزی جز تکرار وعده های قدیمی



نموده و هرگاه نیز عملاً به اجرا درآید، هیچ تناسب با مطالبات اساسی و عادلانه معلمان ندارد. وی از جمله این "تسهیلات"، از افزایش میزان وام مسکن نام می برد که اگر در این بازار آشفته، بانکها عملاً وامی به فرهنگیان پرداخت بکنند، در آن صورت می توانند از این "افزایش" هم بهره مند شوند. وزیر آموزش و پرورش، از "بررسی مشکلات تعاونیهای مسکن فرهنگیان" خبر داده و می افزاید که "البته با توجه به تعداد زیاد این تعاونیها، نیاز به زمان بیشتری است!" او از "تاسیس بانک فرهنگیان" صحبت می کند، در حالی که ایجاد این بانک اساساً هیچ ربطی به مسائل جاری اکثریت عظیم قشر فرهنگی، خاصه مشکلات معیشتی فاجعه بار آنان در حال حاضر ندارد. (تجربه ایجاد بانک به عنوان "رفاه کارگران" در برابر چشم همگان است که اخیراً هم نمونه های تازه ای از زدبیاها و اختلاسهای رایج در آن در ارتباط با پرونده شهرام جزایری برملا شده است). وزیر آموزش و پرورش در این مصاحبه درباره عدم پرداخت "یارانه مسکن" و یا "فوق العاده مناطق محروم" بخش بزرگی از آموزگاران و دبیران، توضیحی نمی دهد و در پایان نیز، در اشاره به دیگر مطالبات فرهنگیان، خیال



شروع فیلم "دایره"، بیننده را با خود به دنیای واقعیت می برد. زایشگاه، کارکنان بیمارستان، رفت و آمدها، انتظار، خوش خبری، مات شدن از شنیدن خبر و نپذیرفتن ها را دنبال می کند. نوزادی دختر که با گذراندن دوران رشدش در رحم مادر پای به اجتماعی خشن و مملو از نابرابری ها گذاشته است. هنوز چشم به این دنیای ناشناخته اش باز نکرده، موجودی از پیش محکوم است و سرنوشتی متفاوت را انتظار می کشد. جنسیتی از پیش نفرین شده که متهم به "زن بودن" است. انسانی که دلایل این تکفیر را تنها با نوع جنسیتش انتظار می کشد و دلایلش را نمی داند و نخواهد پذیرفت.

راستی دلایل این تحقیر "زن" کدامند؟ دلایلی که به زشت ترین هیبت خود با فرهنگی پدرسالار و ارتجاعی عجین شده اند. عادات، صفات عمومی، مختصات روحی و به زبان دیگر ارزش های مسلط جامعه که طی سالیان سال جای پای خود را در تفکر و منش زندگی انسان های بی شماری محکم کرده اند و جان سخت شده اند. تفکری عقب مانده و میراث ارتجاعی ترین نوع نگرش به هویت انسان. وان گاه که شرایطی برای عرض وجود پیدا می کند، گندابی را ماند که تنها راه خلاصی از آن نقد ریشه ای ارزش های منحط سنتی و مذهبی است.

چیرگی بر جدایی سازی میان دو جنس، نه پروسه ای مکانیکی و یا به اعتباری حذفی، بلکه آگاهانه و با برنامه باید باشد و تنها در زمان و مکان معنا پیدا می کند. نه پدیده ای است انتزاعی که انسان بتواند در خلوت خود راه حلی برایش بجوید، نسخه ای بیبچد و درمانش کند و نه با اراده گرایمی می تواند پاسخگوی معضلاتش باشد. پدیده ای ست عینی، قابل لمس که در دقایق زندگی جاری می باشد. ریشه های این پدیده ناهنجار اجتماعی را باید هرچه بیشتر کنکاش کرد و باز شناخت و راه مبارزه درست با آن را نهادینه کرد. کاری مشکل، اما شدنی است. در روند شناخت و مبارزه با این پدیده ی اجتماعی، نظام حاکم بر

جامعه، هم چون اختاپوسی که در تار و پود هویت انسان، ریشه های

ارزش های حاکم، از صحنه زندگی شخصی و اجتماعی به

رهایی زنان

همایون فرهادی

ناکجا آباد پرتاب می کنند، باید زبان و واژگان حاکم را نقد کرد و مناسبات مسلط در زندگی اجتماعی را به چالش طلبید.

در جامعه سنتی، مذهبسی و پدرسالارانه ایران که تمام مشکلات زنان بعدی اخلاقی پیدا می کنند و چماق تکفیر همیشه در آسمان می چرخد تا بر فرق کسی که دم از این

تفاوت ها می زند فرود آید این مسئولیت ابعادی گسترده تر می یابد. در جامعه ای که مرتباً تکرار می شود که این از خدا بی خبران، بی بندوباری را می خواهند دامن بزنند، هدف مشخص است. برای آن که همه چیز هویت مردانه اش را حفظ کند به هر دستاویزی متوسل می گردند. اراده ارتجاعی و اقتدارگرایی خود را با زیورآلات بدلی اخلاقی و غیراخلاقی مرسوم می آریند تا زنان را از حرکت برای هویت یابی خود محروم ساخته و با صدها تبصره و آیه و بندهای قانونی و شرعی از صحنه زندگی شخصی و اجتماعی پاک کنند. این داستان دردناک به اشکال مختلف ادامه داشته است.

خواسته های انسانی، حقوقی و طبیعی زنان را که خواهان استقرار شرایطی عادلانه در جامعه می باشند تا همه انسان ها فارغ از نژاد، جنسیت و عقیده، امکان انتخاب نوع زندگی خود را داشته باشند با حکم زیاده خواهی سرکوب می کنند. جامعه مردسالار به زنان بیشتر به عنوان رقیب می نگرد و به همین خاطر هم هست که بنیان هایش را بر حذف قرار داده است. جامعه مردسالار این امر را بدیهی می داند که تمام تصمیم گیری ها و سیاست گذاری ها در تمامی نهادهای جامعه باید توسط

جان سختش را دوانیده است، چون هیولایی در مقابل می ایستد. این اژدها را نمی توان دور زد. باید با آن درافتاد. به زانویش درآورد. باید ریشه های سرطانی و جان سخت فرهنگی و سنت های ارتجاعی را خشکاند. مبارزه ای طولانی، آگاهانه و مستقل، تنها راه خلاصی است و هیچ ناجی دیگری را امید نیست.

باید شرایطی را به وجود آورد که دیگر مذهب و سنت نتوانند اراده خود را بر نهادهای جامعه تحمیل کنند و آزاد اندیشی و آزادفکری به مشغله روزمره من و تو و ما تبدیل شود. تحول پایه ای در ساخت فرهنگی، موازین اخلاقی، مختصات عاطفی و بینش حاکم بر جامعه را باید نهادینه کرد، تا دیگر هیچ قیمی نتواند بر مردم براند. این تحول نه امری اراده گرایانه و نه آن که تاپویی است که نزدیک شدن به آن انسان را هراسناک کند. باید این شرایط را ایجاد کرد. دوره تدارک را باید هدمندتر سازمان داد.

در این میانه، تلاش در راستای ایجاد تشکل های مستقل و دفاع از جنبش مستقل زنان و به مبارزه طلبیدن قوانین یک سویه و ناعادلانه، ساختارهای دولتی و مذهبی، فرهنگ، ارزش ها و سنت های پدرسالارانه از سوی زنان، می باید به وسیع ترین شکل مورد پشتیبانی قرار گیرد.

در شرایطی که سخن گفتن از آزادی زنان، مترادف با ایستادن در مقابل قراردادهای حاکم بر جامعه است و جز تکفیر و شکنجه و زندان، دستمزد دیگری ندارد، در شرایطی که آزادی زنان را با برچسب های اخلاقی مورد پذیرش



مردان گرفته شود. به همین سبب نیز برایش طبیعی است که این گونه برخوردهای حذفی را پیش برده و امتیازات ویژه ای را در عمل به خود هدیه نماید و عامل جنسیت را به عنوان دلیلی برای عقب نگاه داشته شدن و حذف امکانات اجتماعی برای زنان مشروعیت دهد.

آن چه که می تواند در گام نخست عاملی برای تغییر شرایط موجود به نفع تساوی اجتماعی و حقوقی مدنظر باشد حد و چگونگی دخالت زنان در تصمیم گیری های کلان است. تصمیم گیری هایی که می تواند سنگ بنای تثبیت حق را رسمیت داده و آغازگر روندی باشد که این ناهنجاری اجتماعی کاملاً از حیات انسان ها رخت بردند و این امر تنها به شرط اراده آگاهانه، مستقل و سازمان یافته خود زنان ممکن می گردد. نیاز به تغییر تنها کافی نیست. این تغییر باید راستاهایش روشن باشند برای فعالین جنبش زنان معین و ملموس گردد. این خواست باید خود را در برنامه ای مدون و همه جانبه تبلور دهد. برنامه ای که مهم ترین پارامترهای مطالباتی زنان را دربر داشته باشد. با داشتن برنامه و پذیرش آگاهانه استقلال و تشکیلاتی زنان و دیگر اقشار و طبقات اجتماعی برای متحقق نمودن مناسباتی دموکراتیک، برابرخواهانه و فمینیستی، می توان امیدوار بود که روند تغییر، گردش منطقی، درست و قابل دفاع را آغاز و به پایان برساند.

توضیح و پوزش:

در ویژه نامه "اتحادکار" شماره ۱۰۳، قطعه شعری از خانم نازنین پوینده درج شده بود که ذکر ماخذ آن از قلم افتاده است. با پوزش، یادآور می شویم که شعر "این رودخانه" از نشریه "آدینه" شماره ۱۳۶، بهمین ۱۳۷۷ برداشت شده است.

مذهبی روا داشته و در تقبیح و تحقیر اصول و ارزش های مورد احترام اقدار حزب الله از هیچ کوششی دریغ نمی نماید ...^{۱۰} بررسی سابقه تا کنونی جنبش های اسلام گرا و حرکت از نگاه آنان به مسئله زنان در این جوامع نشان می دهد که ، عموماً تمامی طیف های مختلف اسلامی از رادیکالترین شان تا گرایشات چپ درون آنان از یک نوع محافظه کاری اجتماعی بر خوردار بوده و از مشکلات و رویدادها و موضوعات مربوط به زنان به عنوان اهرمی در کشمکش های حاد و بنیانی خود با نیروهای مخالف استفاده نموده و می نمایند.

از مشخصات عمومی و مهم رژیم های اسلامی حاکم بر منطقه ، این است که تلاش می نمایند هر چه بیشتر با استفاده از بیان تفاوت های جنسی و نمایش وحشتناک کیفر اسلامی در رابطه با این تفاوت ها در انظار عمومی حقانیت اسلامی بودن شان را نسبت به یکدیگر ، به معرض نمایش بگذارند . و این دقیقاً در زمانی در حال روی دادن است که عصر، عصر گلوبالیزاسیون (جهانی شدن) به مفهوم استثمار بیشتر کشورهای جهان سوم در خدمت بهره وری از منابع ملی و نیروهای انسانی این کشورهاست . عصری که در آن ثروتمندان ثروتمند تر و تنگدستان تنگدست تر می شوند . و زنان اولین کسانی هستند که بار این همه فشار را می بایست تحمل کنند که در این عصر تنها در آسیای شرقی از هر ۱۰۰۰ زایمان زنان ۲۴ دختر و ۲۳ پسر به سن بلوغ رسیده اند که بخاطر نبود بهداشت و درمان کافی سالانه ۶۰۰ هزار زن در نتیجه عوارض بارداری و زایمان در این کشورها جان خود را از دست می دهند . و درست در این عصر است که دولت های متحجر اسلامی به جای رسیدگی به وضعیت نابسامان و فاجعه بار اقتصادی و اجتماعی زنان، انگشت بر روی تفاوت های جنسی می گذارند . و با تعزیر و شلاق و شکنجه و سنگسار زنان می خواهند تاریخ را متوقف سازند . با نگاهی کوتاه به قوانین مورد اجرا در این کشورها می توان به عمق این فاجعه بیشتر پی برد ، به طور مثال در ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ شمسی در جمهوری اسلامی ایران آورده میشود " زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند ، به حبس از ۱۰ روز تا دو ماه و یا از پنجاه هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد . " و یا ماده ۸۳ قانون مجازات اسلامی " چنانچه زن در نکاح دایمی مردی باشد و با مرد دیگری همبستر بشود ، محکوم به سنگسار در ملا عام خواهد شد " البته نباید فراموش کرد که قانون جزا در تمامی کشورهای اسلامی یکسان است و مختص ایران تنها نمی باشد . بلکه قانون جزا از مختصات شرع اسلام است که زیر بنای فکری همه کشور های اسلامی ست . منتها قوانین اساسی این کشورها نگرش های متفاوتی به این اصول نموده اند و در برخی از این کشورها قانون گذار موفق گردیده، تحت عوامل مختلف تاریخی و بین المللی راه حل های سهل تری را برای شرعی کردن قانون پیدا نماید .

و اما در ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی ایران آمده " هر گاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می تواند در همان حال آنان را به قتل رساند و در صورتی که زن مکره باشد ، مرد را می تواند به قتل رساند . حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است . " با توجه به موقعیت فعلی جهان و تناقض فاحش میان عرف و دنیای

وضعیت زنان کشور های مسلمان منطقه ، روز به روز تحت تاثیر عوامل منطقه ای و جهانی همواره در حال تغییر و تحولات اساسی میباشد . از یکطرف ورود به دنیای مدرن و دسترسی به

زنان ،

اشباحی سرگردان میان جهان اسلام و عصر اینترنت

ناهید

امکانات گسترده آموزشی و امکانات ارتباطی وسیع جهانی و نقل و انتقال تجربه ها از طریق این ارتباطات (اینترنت)، ورود به بازار کار و ... و از طرف دیگر سیاستهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی دولت های مذهبی حاکم بر منطقه و بالاخره فرهنگ سنتی مردسالاری مذهبی غالب بر این جوامع موقعیت زنان را دچار سردرگمی فاحشی میان جامعه امروزی و طرز تفکر سنتی نموده است.

این سردرگمی، تناقضی است که در نقش زنان و رهائی آنان همواره وجود داشته و جدال میان جوامع اسلامی و عصر الکترونیک را هر چه بیشتر عیان تر نموده است.

دولت های اسلامی به منظور استفاده بیشتر از نیروی کار نیمه از جامعه فعال یعنی زنان، از یک طرف امکان آموزش و ورود به بازار کار و مشاغل دولتی و اصلاح در قوانین خانواده را برای آنان آسان تر نموده اند اما از سوی دیگر بیش از پیش بر ارزش های اسلامی و سنتی در رابطه با زنان پای می فشردند. در کشورهای منطقه خلیج چون عربستان و برخی دیگر از کشورهای این منطقه با توجه به نگرش یک سویه و خشک خود سعی در جدا سازی شغلی و آموزشی زنان و خارج گذاشتن آنان از مراجع تصمیم گیری عمومی به این نابرابری های بی شمار که ریشه در نگرش اسلامی آنان به موقعیت زن دارد ، دامن می زنند.

اسلام گرایان منطقه معتقدند برای مقابله و مبارزه با غربی شدن، می بایست جامعه از نو اسلامی گردد زیرا که فرهنگ غرب از نظر آنان ایمان و هویت اسلامی مسلمانان را تباہ و به فساد می کشاند . در این کشمکش زنان و بنیان خانواده اسلامی در خط مقدم قرار می گیرد ، زیرا زنان محور و حامل ناموس و اخلاق اسلامی و پاسدار سنتها و آخرین دژ محکم در مقابل حمله و نفوذ بیگانه محسوب می شوند و از این منطبق به آن جایی می رسند که حجاب زن دیگر نه نشانه عفت و نجابت زنان بلکه پاسدار دفاع از اسلام و هویت اسلامی و هویت خانواده اسلامی و بالاخره دفاع از حرمت و موجودیت جوامع مسلمان جهان است . مجله لثارات الحسین در مقاله خود به نام "حجاب در نگاه دگراندیشان" در باره مقاله ای که در نشریه زنان شماره ۲۲ با تیتیر "خانم چرا سیاه میپوشید" می نویسد: "مجله زنان که در ترجمه ، و تکرار و ترویج اندیشه و افکار محافل دگراندیشان و مجامع روشنفکری ید طولانی داشته و همواره مورد توجه و احترام اقتشار و گروه های غرب زده بوده است ، با بهره گیری از فضای حاصل از مماشات برخی از مسئولین ذی ربط و ناهماهنگی ها و احیاناً تعرض سیاست های فرهنگی - اجتماعی کشور بدترین اهانت و توهین های ناروا را علیه مقدسات ملی و

نظر یکی دیگر از تحلیل‌گران اسلامی ایران اشاره میکنیم: در نشریه زنان شماره ۵۷ مصاحبه‌ای با محمد مجتهد شبستری تحت عنوان نواندیشی دینی و مسئله زنان انجام میپذیرد در این مصاحبه مجتهد شبستری می‌گوید: "بنده فکر میکنم ما نمیتوانیم دلیل محکمی اقامه کنیم که در این جهان یک سلسله نظام‌های طبیعی (اعم از نظام سیاسی، اقتصادی، خانوادگی) متناسب با نقشه آفرینش وجود دارد بلکه دلائلی علیه این موضع وجود دارد. نظام‌های طبیعی را نباید پیش فهم مراجعه به کتاب و سنت قرار دهیم. باید نگاه خود را تغییر دهیم. و به کتاب و سنت از دید تاریخی مراجعه کنیم. از خود بپرسیم که در آن عصر و در آن شرایط تاریخی و اجتماعی مشخص و معین پیامبر اسلام از طریق کتاب و سنت چه میخواست بکند. باید از کاری که او می‌خواست بکند تفسیری به دست دهیم که او واقعا چه می‌خواست بکند؟ در این که او در حقوق زنان تغییراتی ایجاد کرد شکی نیست. او آمد و تغییراتی در وضع موجود زنان ایجاد نمود. ما باید جهت کار او را بیابیم. به تعبیر دیگر باید مفهوم عمل او را در بیابیم که او می‌خواست جامعه را به چه سمتی ببرد و چه تغییری نسبت به قبل انجام دهد. پیامبر پاره‌ای از حقوق و یا مقررات ظالمانه مربوط به زنان آن عصر را تغییر داد. پیام اصلی آن تغییرات این است که نابرابری‌های دیگری نیز که در طول تاریخ بر زنان تحمیل می‌شود باید بر طرف شود. این پیام کلی پیامبر است."

هر دو طرف بر این اعتقادند که تعالیم قرآن و سنت محمد زنان مسلمان را از شرایط بد پیش از اسلام رهانیده است. آنها بر این باورند که اسلام در مقابل دیگر ادیان نقش والاتری به زنان عطا نموده است. هر دو گروه اعتقاد دارند که اسلام به زنان حق زندگی، تحصیل، تجارت، ارث، مالکیت و... بخشیده است در حالیکه زنان غربی برای رسیدن به این خواست‌ها میبایست سالها مبارزه نمایند.

اما زمانی که بطور مثال کنوانسیون جهانی رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، برای بر خورده‌اری زنان از مزایا و فرصتهای اجتماعی یکسان با مردان نظیر فرصتهای شغلی و استخدامی و آزادی و حق انتخاب زنان در امر ازدواج و تحصیل و تفریح و ورزش و حقوق و مسئولیتهای مساوی پدر و مادر در قبال فرزندان و حقوق مساوی زنان و مردان در عرصه قضاوت، دیه زنان، امکان استخدام زنان به عنوان قاضی، امکان راهیابی زنان به عالیترین مراتب مدیریتی و سیاسی و دهها مورد دیگر اشاره می‌کند و از تمامی کشورهای دنیا می‌خواهد که عضو این سازمان گردند، تازه دم تمامی کشورهای اسلامی طرفدار زنان به تله می‌افتد و در تناقضات خود غوطه ور می‌گردند زیرا که تمامی این خواست‌ها، حقوقی میباشند که شرع اسلام بر زنان ممنوع نموده است. در تناقض می‌افتند زیرا مجبورند با خیل عظیم زنان طرفدار خود در گیر شوند و باز هم در تناقض می‌افتند که مجبور می‌شوند قوانین طرفدار زنان غرب را در برابر قوانین ضد زن اسلامی در ترازوی سنجش جامعه قرار دهند. تقریبا از میان ۵۶ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی، تنها ۱۲ کشور هنوز به این کنوانسیون ملحق نشده‌اند. آنگاه می‌توانیم که به هر دلیل به کنوانسیون پیوسته‌اند برای پیوستن خود شروطی را قائل شده‌اند، ولی به هر حال آنان هم مجبور خواهند شد با تناقضات

مردن در این کشورها و تاثیر این تناقض در زندگی روزمره نیمی از جمعیت فعال، یعنی زنان، برخی از تحلیل‌گران اسلامی را بر آن داشته که تلاش نمایند تعریف تازه‌ای از نقش زنان در جامعه اسلامی ارائه دهند و به این وسیله روند آشتی دادن سنت و تجدد گرایی را فراهم سازند. اصلاح طلبان اسلامی منطقه با هر خط و نشانی اما برای هرچه کمرنگ نمودن این تناقض، به نوسازی و تحول در توضیح نقش زنان رسیده‌اند و برخا ناچار شده‌اند در تئوری‌های خود بر نیروی سنت که سد بازدارنده‌ای در مقابل ایجاد تحول است انگشت بگذارند. بطور مثال عبدالکریم سروش مینویسد: "بگمان من مسئله حجاب و پوشش اسلامی برای زنان صرفا محتوای اجتماعی، حقوقی یا اخلاقی ندارد، بلکه جنبه‌های اسطوره‌ای هم دارد. یعنی پوشیده بودن زنان، دور نگه داشتن آنها از صحنه حیات اجتماعی و برقراری نوعی ارتباط ویژه با آنها و رازآلود دیدن وجود آنان از رمزهای اسطوره‌ای خبر میدهد. بنظر من این موضوع حتی در اسلام و حقوق اسلام نیز دیده میشود. شما می‌دانید که در جامعه مسلمانان، زنان برده و زنان غیر مسلمان حکم حجاب

ندارند، حکم حجاب فقط برای زنان آزاد است. پاره‌ای از متفکران و فقیهان ما، از جمله آقای مطهری، استدلال کرده‌اند که حجاب حافظ عفت اجتماعی، به طور کلی، است. حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه حضور کنیزکان بی حجاب یا زنان اهل کتاب در جامعه اسلامی، که تعدادشان کم هم نبود، هیچگونه بی‌عفتی در سطح جامعه پدید نمی‌آورد؟" (مصاحبه با نشریه زنان شماره ۵۹ دیماه ۱۳۷۸). و یا دکتر نجفقلی حبیبی، رئیس دانشگاه علامه طباطبائی در پیامی به همایش مشارکت‌های سیاسی زنان در کشورهای اسلامی در مهر ماه ۱۳۸۱ می‌گوید: "زنان در کشورهای اسلامی بین دو مقوله اسلام با فهم سنتی و تلقی متحجرانه از آن و یکی هم فرهنگ و اندیشه‌های غربی قرار دارند که اگر بخواهند رشد پیدا کنند باید بین این دو تعادل برقرار کنند." آیت الله محمد ابراهیم جناتی ساکن شهر قم، در رساله جدید خود که اخیرا به چاپ رسیده، فتوا صادر می‌نماید که "مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور نماید یا اینکه زنان با عقد دائم یا موقت نباید برای خروج از خانه اجازه شوهر را داشته باشند مگر اینکه بیرون رفتن آنان نافی حق شوهر باشد و یا حق قضاوت برای زنان عیبی نداشته و پوشش‌های اسلامی غیر از چادر در محیط کار بهتر هستند و بالاخره دختران باکره که به طور کامل مفسده و مصلحت را درک می‌نمایند برای ازدواج احتیاج به اجازه پدر ندارند."

در ایران بحث روشنفکرانه میان سنت‌گرایان و نوگرایان اسلامی سال‌هاست که یکی از محورهای اصلی بحث هاست به این صورت که نوگرایان اسلامی تلاش میکنند برای نو کردن روش‌ها و سنت‌های اسلامی تفسیرهای جدیدی از اسلام ارائه دهند و جنبش اسلامی سنتی تلاش در اسلامی نمودن نوگرایی. ولی آنچه مهم است هر دو گروه برای تحکیم استدلال‌های خود از سنن مذهبی بهره می‌گیرند و برای هر دو گروه مسئله بر خورد به زنان یکی از عوامل کلیدی در تعیین خط مشی‌های مورد نظرشان می‌باشد. برای روشن تر شدن این تناقض به



صاحب‌بنظران محافظه کار اسلامی کار زنان در اجتماع را خلاف طبیعت زن و مغایر با نقش فیزیکی زن می دانند. یکی از صاحب‌بنظران عرب بنام عبدالعزیز عبدالله مینویسد: "اگر بخواهید بدانید که از هم نشینی زنان و مردان چه مفاسد بیشماری بر میخیزد، کافی است به سرنوشت کشورهای که چنین راه هائی را برگزیده اند توجه کنید آنگاه خواهید دانست که خطر گریز زن از خانه و تلاشی خانواده تا چه حد جدی است". و یا صاحب‌بنظر دیگری بنام خامیس مینویسد: "البته کار زن در خانه باعث راحتی افراد خانواده است اما زنی که فرسوده از بارداری و زایمان و نگهداری اولاد و غیره است اگر بخواهد در عرصه رقابت اجتماع هم قرار گیرد پای را از گلیم خود فراتر نهاده است و نه تنها خلاف طبع خود حرکت کرده بلکه نظام خانواده را تضعیف و عشق و محبت را از میان خانواده از بین برده است".

البته هستند کسانی هم در جهان اسلام چون راشد غنوشی نویسنده تونسسی که اعتقاد دارد کار در جامعه به انسانهای عضو آن جامعه و توانائی هایشان بستگی دارد نه جنسیتشان.

دولت های اسلامی منطقه برای پیشبرد اهدافشان در مورد زنان قوانینی را وضع نموده اند که در آنها بدون استثنا علیرغم تاکید نمودن آزادی زن و مرد، اما شریعت و احکام شریعت اصل بر همه چیز میباشد. بطور مثال نگاهی به قانون اساسی کشورهای کویت، امارات، بحرین، قطر، یمن شمالی، سودان، پاکستان، میتوانیم بخوبی تسلط مرد بر زن را لمس نمایم. که از زن فقط در این قوانین یک مادر و همسر خوب تصویر میشود.

و اما قوانین اساسی کشورهای مثل سوریه، یمن جنوبی، الجزایر، و عراق، ایران، ترکیه، نگاهی دوسویه اما مشروط نسبت به کشورهای فوق بر روی مسئله زن داشته و زنان را نه تنها همسر و مادری لایق میدانند بلکه به آنها امکان تحصیل و انتخاب محدود شغل و دخالت در امور سیاسی را می دهند و این همه را مشروط به رعایت قوانین اسلام می کنند.

در قانون اساسی کشورهای چون مراکش و مصر با وجود دادن امکان مشارکت زنان در امور سیاسی اجتماعی فرهنگی و اقتصادی، اما با مشروط نمودن آن به قوانین شرع همان نتیجه ای را میگیرند که در سایر این کشورها حاکم است. در مجموع در تمامی کشورهای اسلامی منطقه شریعت اسلامی منبع تدوین قانون اساسی شمرده میشود. و از آنجا که در قوانین شرع اقتدار پدر و همسر و برادر حکمی است غیر قابل تعویض به این لحاظ در این کشورها علیرغم ورود تجدیدگرایی روابط زن و مرد از ارزش های سنتی پیروی نموده و مینماید.

لذا مادامی که در تمامی کشورهای اسلامی منطقه دین رسمی مذهب اسلام میباشد قانون شرع بر قوانین اساسی این کشورها بر ضد زنان حکومت مینماید (بطور نمونه زمان حکومت پهلوی روحانیت در حکومت نقشی نداشت اما از آنجا که دین رسمی مذهب اسلام بود خود به خود قوانین شرع اسلام در تدوین قوانین مربوط به زنان، بخصوص قوانین ازدواج و طلاق و قانون ارث و... نقش بازی مینمود). در نتیجه تنها با شعار جدائی دین از دولت نمیتوان تغییری در آن به وجود آورد (به مفهوم کنار رفتن روحانیت از حکومت). این شعار زمانی میتواند آنجائی که به زنان مربوط میگردد اثر گذار باشد که در این کشورها موضوعی بنام دین رسمی هم از سرلوحه قوانین اساسی حذف گردد.

خود درگیر گردند و اما کشورهایی هم که هنوز نپیوسته اند مجبورند مانند رژیم جمهوری اسلامی با زنان درون حکومت خود از یکطرف و آیات عظام و مراجع شرع از طرف دیگر وارد شور و مشورت و بند و بست گردند. کافی است بحث های مجلس شورای اسلامی را بر روی مسئله پیوستن به کنوانسیون جهانی رفع تبعیض از زنان دنبال کنیم تا بهتر به چگونگی این مجادلات و بند و بست ها پی ببریم.

اصلاح طلبان منطقه اعتقاد دارند که اسلام پیش از غرب به حقوق زنان توجه داشته اما آداب و رسوم اجتماعی همچنان با قوت تمام سد اجرای این قوانین گردیده است. آدابی چون چند همسری و یا ازدواج های قبیله ای و تمیلی و...

آنچه اما مهم است این که صرف نظر از خواست این یا آن گروه اسلام گرا، تجدیدگرایی تاثیر به سزائی در زندگی زنان این مناطق و طرز فکر آنان و روابطشان در خانواده نهاده است. روشن است که این نوسازی در جهان اسلام کنش و واکنش های میان توقعات سنتی از زنان و نقش آنان و مطالبات حقیقی زندگی روزمره را تشدید نموده است. در ابتدا بحث بر روی این مسئله بود که اصولاً نیازی به آموزش زنان وجود دارد یا نه اما امروزه در این جوامع خود زنان توانسته اند حداقل در شهرها این نیاز را به واقعیت تبدیل کنند، به طوری که در جامعه ای مثل ایران تعداد دانش آموزان و دانش جویان دختر هم اکنون طبق آمار رسمی بیشتر از پسران می باشد. البته این پرسش که چه نوع تحصیلی برارنده یک زن اسلامی ست و مفید است را قانون گذار تعیین نموده است که آنهم خود از مسائل متناقض مهم این جوامع با دنیای مدرن فعلی ست.

روند تجدیدگرایی، شیوه های سنتی کار زنان روستائی را از همه اقتضای دیگر در این کشورها محدود تر نموده و یا اصولاً از بین برده است و زندگی آنان را از لحاظ اقتصادی بدتر نموده است. البته متأسفانه در آمارهای شناخته شده هیچکدام از این جوامع، کار زنان بخش کشاورزی منظور نگردیده است و برای آن ارزشی قائل نشده است. حتی آنانی هم که بعنوان حقوق بگیر منظور گردیده اند از ارزش اجتماعی بخصوصی بر خور دار نیستند. در نگاه دست اندر کاران این اجتماع ها مشاغل از قبیل درس دادن به بچه ها و پرستاری و مراقبت های پزشکی از زنان مناسبترین شغل برای زنان میباشد. واقعیت این است که در جوامع اسلامی حتی در خانواده هائی که زنان متخصصند و در حین کار باید تصمیمات جدی بگیرند هم مردان نبض امور مالی و اقتصادی را همواره در دست داشته و کنترل می نمایند و در تمامی امور تصمیم گیری می کنند. حتی اگر زنان شرعاً از حق نگاه داری در آمد حاصل از کارشان بر خوردار باشند هم باز این مردان هستند که می بایست جواز کار به همسران خود را صادر نمایند و بالاخره آنها هستند که مشخص می کنند چه چیز برای رفاه خانواده لازم است.

در اکثر موارد این نقش متضاد زن در اجتماع و خانه بر زندگی زنان تاثیرات مخربی را بر جای میگذارد. افسردگی ناشی از کشمکش میان ارزش های متضاد در میان زنان این مناطق روز به روز در حال افزایش است. بخصوص زنان جوان شاغل که تداوم ارزش های سنتی با موقعیت اجتماعی و کاریشان ناسازگار است بیشتر در معرض بیماری های روحی و روانی قرار دارند.

خودسوزی جلوه داده می شوند. در مواقعی هم که پلیس قتل را کشف می کند، خانواده مقتول از قاتل پشتیبانی می کند، قاتل یا به مجازات نمی رسد و یا تخفیف قابل توجهی می گیرد. مجموعه قوانین ایران نه تنها از زنی که قربانی قتل ناموسی شده، حمایتی نمی کند، بلکه مجوزهای لازم را نیز در اختیار خانواده های مربوطه برای انجام چنین قتل هائی، می گذارد. برای مثال وقتی ماموران نیروهای انتظامی پدر مریم دوره ۷ ساله اهوازی را در حالیکه سر بریده دخترش را در دست داشت، دستگیر کردند، یکی از تکان دهنده ترین سخنانی که بر زبان آورد، این بود: "چه کارم دارید؟ بچه ام بود، سرش را بریدم، خودم ولی دم هستم، شاکی هم ندارم!" استناد درست و دقیق او به ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی بود که مقرر می کند! "پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد." ماده ۶۳۰ قانون مجازات عمومی نیز زمینه ساز قتل زنان توسط شوهرانشان می باشد. چون ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی می گوید: "هر گاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند، و علم به تمکین زن داشته باشد می تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد فقط مرد را می تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است."

دفاع از ناموس جزو موارد دفاع مشروع در قانون جمهوری اسلامی است. ضمن این که قانونگذار تعریفی از ناموس نداده است. ماده ۶۱ قانون مجازات اسلامی در این باره می گوید: "هر کس در مقام دفاع از نفس یا عرض و یا ناموس و یا مال خود و دیگری... در برابر هر گونه تجاوز فعلی و یا خطر قریب الوقوع عملی انجام دهد که جرم باشد... قابل تعقیب و مجازات نخواهد بود..." یعنی هر کسی زیر لوای دفاع از ناموس، جرم و خطایی هم انجام دهد، تعقیب و مجازات قانونی نخواهد داشت.

علل قتل های ناموسی هر چه که باشد، زنان در جمهوری اسلامی امنیت جانی و قضایی ندارند و حق حیات آنان بسیار شکننده است.



با کمکهای مالی خود
سازمان را در امر پیشبرد مبارزه
یاری کنید

قتل های ناموسی پدیده رایج در جمهوری اسلامی

ملیحه فرهنگ

طی ماههای اخیر مطبوعات ایران خبر از قتل های ناموسی تازه ای داده اند. در ششم شهریور ۱۳۸۱ مریم دختر ۷ ساله اهوازی بدست پدرش به قتل رسید. پدرش در جلسه محاکمه خود گفت: "دایی مریم به او تجاوز کرده بود و من از شرف و ناموسم دفاع کردم." آزمایش پزشکی قانونی ثابت کرد که مریم باکره بوده است.

اواخر شهریور ماه، دختر ۱۲ ساله ای به جرم همراه داشتن یک کارت تبریک بدون امضاء به قتل رسید. او نتوانست ثابت کند که کارت را از کجا آورده است.

اواسط آبان ماه، جسد مثله شده زنی در رودخانه کارون پیدا شد. شوهرش به او مشکوک شده بود.

گل بهار دختر ۱۷ ساله اهل چهار محال بختیاری که با پسری رابطه داشت بدست برادرها و پسر عموهایش سوزانده شد.

قطعا قتل های ناموسی که اخیراً اتفاق افتاده اند، محدود به این چند مورد نیستند. زیرا این قتل ها معمولاً اعلام نمی شوند و به دست دادن آمار دقیقی در باره آن ها از محالات است.

قتل ناموسی چیست؟

قتل ناموسی را می توان با توجه به مصادیق آن ها، چنین جمع بندی کرد: کشتن زن یا دختری به اتهام و جرم رفتار - از نظر عامل قتل - " غیر اخلاقی" ای که از او سرزده است و یا گمان می رود که سر زده باشد. یا به زبانی دیگر کشتن زنان و دختران تحت عنوان و به بهانه "حفظ ناموس و شرف".

قتل های ناموسی از شدیدترین اشکال خشونت علیه زنان است. این قتل ها در کشورهای خاور میانه، شمال آفریقا، پاکستان، بنگلادش، ترکیه و ایران رواج دارد. و معمولاً به دست پدر، برادر، عمو، شوهر و یا سایر افراد مذکری که با زن مقتول نسبت نزدیکی دارند، انجام می گیرد. وجود شایعات در باره دختر، دوستی با یک پسر، مخالفت دختر با ازدواجی که خانواده آنها برنامه ریزی کرده است، شک خانواده به باکره نبودن دختر، شایعه رابطه زن شوهردار با مردی دیگر، تجاوز به دختر و از بین رفتن بکارت او، طلاق گرفتن بر خلاف نظر فامیل و ... از مهمترین دلایل قتل های ناموسی است. در تمامی قتل های ناموسی این زن است که برای حفظ شرافت خانواده یا ایل (یا برای پیشگیری از این امر) قربانی و مجازات می شود و هیچ اتهامی متوجه مرد نمی شود.

قتل های ناموسی که عموماً به شکلی از قبل برنامه ریزی شده و یا رضایت اعضای عضو خانواده حتی مادر و سایر اعضای مؤنث آن انجام می شود، در بیشتر مواقع از طرف مراجع قضایی نیز توجیه شده، اعلام نمی شوند و به شکل خودکشی یا

هاشون ، هیچکدوم کوچکترین جایی در میان مردم ندارند. بگیر و ببند هم مرتب می شه ولی ترس مردم بخصوص جوونا ریخته. آخه می دونی اونا چیزی ندارند که بترسن از دستش بدهند. منتظر بهانه اند که بیان توی



نامه های رسیده

۱- (...)

بازار شب نامه ها داغ تر شده و مرتب در اداره می توانی چندتایی از آن ها را که دست به دست می شه گیر بیاوری . پلی کیپی ها هم به راهند. اما دیگه حرف تازه

ای که قبلاًش مردم خبرش را دهن به دهن چرخانده باشند توشون پیدا نمی کنی. یکیشون نامه یک اطلاعاتیه که برای رهبر نوشته ، نمونه ای از خروار این دست آدم هاست :

...“هیات مولفه و فدائیان اسلام عقبه مرتجع و منحرف دینی ، همان کسانی هستند که با فیگور مبارزه مسلحانه می خواستند ادای مبارزه را درآورند و اینان همانند که در پی کارناوال و قتل های زنجیره ای می باشند. قرار دارم که صدها فجایع انجام شده را با شما طرح کنم. البته این منحرفین را حتی امام نتوانست به راه بیاورد و آدمشان کند چه رسد به معضم له که صدها فرسنگ با ویژگی های امام و آن فقید فاصله دارید. این گروه از سفیحان و احمق ها و دروغگویان فریبکار عملکرد وحشیانه ای در بگیروببند و خفه کردن و از سر راه برداشتن دارند.(...) اگر ملت به خروش آید ، از ارتش یا سپاه یا بسیج یا ... کاری ساخته نیست. اگر ملت به خیابان بریزد والله همه به سوراخ ها پناه خواهند برد. روی ملت به خاطر عملکردهای آقایان چنان باز شده که در محاورات روزمره چه چیزها که نمی شنویم. هیچ دفاعی هم نمی توان کرد.”

از این دست داستان ها تا بخواهی ورد زبان است. یادت می آید سال قبل از انقلاب را که همه چی به هم ریخته بود و در حکومت شاه الفرار برقرار می چربید. امروز هم همان طور شده ، شماها حتما بیشتر خبر دارید که آقایان از بزرگ و کوچک در حال هجرت به کانادا و کشورهای دیگر هستند و با چه پول هایی. همه چیز را غارت می کنند. از سرمایه های نجومی شان گرفته تا عتیقه جات و فرش های گران قیمت و ... آن وقت مردم برای نان شبشان درمانده اند. گرانی و فقر و بیکاری و هزار مصیبت اجتماعی بیداد می کند. پایت را که بیرون می گذاری درد خودت فراموشت می شود. شب هم آن قدر در مورد چیزهایی که در طول روز دیده یا شنیده ای فکر می کنی که سردرد می گیری. نمی دانم بگویم خوب کاری کردید و از این جهنم فرار کردید و یا این که اینجا مانده بودید. می دانم هر جا که بری آسمان همین رنگ است ولی قبول کن که آسمان اینجا بدجور تیره و غم آلود است . این وطن هرگز برای من وطن نبوده است.(...)

۲- (...)

جاتون واقعا خالیه. یاد روزهایی زنده شده که همه توی خیابونا اینور و اونور می رفتیم. یادته از کافه تبریز چند نفری راه افتادیم و می گفتیم “تا شاه کفن نشود ، این وطن وطن نشود ” و جمعیت زیادی همراهان شد و تا میدان فردوسی رفتیم. حالا هم همان حال و هوا دوباره راه افتاده ولی می خوام بهت اطمینون بدم که یه هوا اوضاع بهتره. درسته فحش سیاسی و حتی غیر سیاسی به دمب رهبر فت و فراوون بسته می شه ولی تنها علی گدا مدنظر نیست. کلشون از بزرگ عمامه داران گرفته تا لباس شخصی

خیابون و شعار بدن. دیروز رفته بودم پیش آقا.... بهش سر بزدم. اول بگم که هر وقت منو می بینه حال و احوال شما را زیاد می پرسه و منم راست و دروغ یه چیزایی سرهم می کنم و بهش می گم. هنوزم همان آدمیه که قبلاً بود. بهش گفتم جلو دانشگاه ندیدمت ، کجا بودی ؟ جاخورد و گفت پسر خوب من که سال هاست دانشگاه را تمام کرده ام . دانشگاه رفتنم دیگه چه نوبره. حالیش کردم که خبرای خوب شروع شده. بهش گفتم نشنیدی که قراره دوباره دانشگاه دانشگاه بشه و بساط نماز و خررنگ کنی از دانشگاه جمع بشه و زمین فوتبال دوباره بشه زمین فوتبال. خیلی سربه سرش گذاشتم ولی بی خطر م م همون کبریتای

سابق.....)

۳- (...)

عمده ترین خصیصه ای که بحران کنونی جمهوری اسلامی را از دیگر بحران هایی که تا به امروز از سرگذرانده متمایز می سازد از دست دادن پایگاه مردمی اش و به دنبال آن عدم توانایی برای بسیج گسترده برای سرکوب جنبش های توده ای است و به همین خاطر نیز حاکمیت تا جایی که بتواند به ترور شخصیت ها و سربه نیست کردن مخالفین ادامه داده و با استفاده از کلیه نهادهای قانونی خود مانند شورای نگهبان و قوه قضاییه و کش دار بودن قوانین موجود خود برای سرکوب سود می برد و در مواقعی هم که کش قوانین کوتاه بیاید ولی فقیه خود وارد میدان شده و به عنوان قانون دستور آتش و حکم حکومتی صادر می کند.

از دیگر مشخصه های این بحران که اهمیتش کمتر از اولی نیست ، شکاف عمیق و تضاد در میان نیروهای حکومتی می باشد که برخلاف دوره های پیش که با صرف هزینه ناچیز و با استفاده از اتوریته خمینی ، حل و فصل می گردید این بار در فقدان خمینی ، نه جناح خاتمی آن اتوریته را دارد که رقیب را حذف کند و نه جناح دیگر خواهان حذف جناح مقابل می باشد. علت آن هم روشن است چون هر دو جناح مکمل یکدیگرند. هم چنان که خامنه ای نیز آن ها را در یکی از سخن رانی هایش به دو بال یک پرنده توضیف نمود. اما این که دو جناح چرا نمی توانند یکی از خود را حذف کنند به ساختار سیاسی حکومت برمی گردد. این ساختار به این ترتیب است که چند ارگان و نهاد انتصابی و انتخابی (ارگان های انتخابی هم خود به نوعی انتصابی هستند چرا که یک بار این کاندیداهای انتخابی از طرف یک نهاد انتصابی انتخاب می شوند و بعد مردم از بین این منتخبین حق انتخاب دارند.) و بر فراز سر همه آن ها شخص ولی فقیه قرار دارد و برخوردار از قدرت نامحدود و بدون هیچ گونه مسئولیتی است. این ولی فقیه را شورای نگهبان تعیین می کند. شورای نگهبان کاندیداهای مجتهد شیعه مجلس خبرگان را گزینش می نماید. این عمل در مورد ارگان های انتخابی (مجلس و رئیس جمهور) هم انجام می شود با این تفاوت که مجتهد بودن



کاندیدها در این دو ارگان الزامی نیست. ارگان مهم دیگر قوه قضاییه است که ریاست آن را ولی فقیه عزل و نصب می کند. با این شمای مختصر می بینیم که این دو جناح موجود در کجای این ساختار قرار داشته و از چه توان و قدرتی برخوردارند و محدودیت های آن ها کدامند.

الف - جناح محافظه کار (خامنه ای - بازار) که دست بالا را در قدرت حاکمه دارد و کلیه ارگان های کلیدی از قبیل شورای نگهبان، قوه قضاییه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوای نظامی و انتظامی، رادیو تلویزیون به اضافه اغلب نهادهای اطلاعاتی - امنیتی و بنگاه های عریض و طویل اقتصادی را در اختیار خود دارد. این جناح نه تنها هیچ گونه حقی برای مردم قائل نیست بلکه مردم را از لحاظ درک و شعور سیاسی نابالغ می داند و در ادبیاتش که برخاسته از اسلام است مردم را امت خطاب می کند و این امت از نظر آن ها توده ای بی شکل، بی اراده و ناقص العقل و سست عنصری است که در همه عرصه های زندگی نیاز به قیم دارد...

(...) این جناح با این که امکانات و راه های قانونی بسیاری را برای حذف کامل جناح مقابل در اختیار دارد می داند که :

- از آن جا که هیچ گونه وجهه اجتماعی ندارد و مشروعیت خود را کاملاً از دست داده و می بیند که جناح رقیبش هنوز حمایت بخش هایی از جامعه را با خود دارد و به این اعتبار قادر به کنترل و مهار نسبی جنبش های اجتماعی می باشد و گاهی از توان ایجاد شکاف در بین این جنبش ها نیز برخوردار است که نمونه آن در جنبش دانشجویی و در جریان حوادث هیجدهم تیرماه دانشگاه ها شاهد بودیم.

- از آن جا که در تمام دوران حاکمیتش، نقض خشن حقوق بشر در داخل و ترور مخالفین در خارج و داخل را پیش برده و این اقدامات از نظر بین المللی باعث رسوایی های زیاد و محکومیت های بیشماری از سوی نهادهای قضایی و حقوق بشر جهانی را برای رژیم به دنبال آورده هرطور شده می بایست از انزوا خود را بیرون بکشد. از زمان ورود جناح مقابل به صحنه سیاسی و در راس آن خاتمی، اگرچه از نظر عدم رعایت حقوق

بشر در داخل کشور هیچ گونه بهبودی حاصل نشده ولی از جنبه دیپلماسی موفق گردیده که هم رژیم اسلامی را از انزوا بیرون برد و هم حمایت علنی بخشی از دول غربی را نیز جلب نماید. با این وجود جناح غالب به هیچ وجه حاضر نیست که سهمی مساوی برای آن ها در قدرت سیاسی قائل باشد و تمکین بیشتر را خواستار است و این همان هسته اصلی دعوای درونی در رژیم جمهوری اسلامی است.

ب - جناح اصلاح طلب به رهبری خاتمی با شعار برقراری جامعه مدنی و در واقع با رسالت حفظ و ادامه ی بقای نظام در خردادماه هفتاد و شش وارد عرصه سیاسی کشور شد. در انتخابات با برخورداری از حمایت همه جانبه مالی و تشکیلاتی رفسنجانی و رای بالای مردم به پیروزی رسید. در ادامه با در اختیار گرفتن اکثریت مجلس، شوراها و شهر و روستا تمامی نهادهای انتخابی! نظام را ضمیمه قدرت خود کرد. بعد از مدتی شعار برقراری جامعه مدنی و قانونمند به صفت مردم سالاری دینی مزین شد و این جامعه مدنی را هر کس با ظن خود دست به تفسیر زد.

این شعار که مصرف داخلی داشت در عرصه بین الملل به گفتگوهای تمدن ها تبدیل شد. شعار گفتگوی تمدن ها که مورد پذیرش سازمان ملل هم قرار گرفت در داخل به عنوان یک پیروزی برای نظام تبلیغ شد.

نویسنده بعد از تاکید بر ساختار چنین حکومت هایی، عنوان می دارد که سرنوشت جمهوری اسلامی مانند تمام نظام های توتالیتر و ایدئولوژیک در خیابان و توسط مبارزات توده ای است که رقم می خورد.

در ارتباط با نیروهای چپ و انقلابی طرح می کند که علاوه بر تلاش برای غلبه بر پراکندگی و متحد شدن برای تاثیرگذاری بر روندهای آتی ایران، تلاش در جهت ارتقا سطح مطالبات و مبارزات جنبش های اجتماعی و ایجاد تشکل های مستقل سیاسی - صنفی به مثابه پایه های تحول اجتماعی و ضامن دموکراسی را مهم ترین وظایف چپ می شمرد. (...)

مطهره نصیری - برلین

پرونده شهرام جزایری و ...

از صفحه ۱۱

سبق تصمیم بمنظور ایجاد قدرت نفوذناپذیر و تاثیرگذار در راستای اهداف مجرمانه خود، همانا سوءاستفاده های کلان از این طریق بوده است تا در پوشش انجام امور خیریه و برقراری ارتباط با آیات عظام بتواند لایه محکم حمایتی برای خود ساخته تا به اهدافش برسد. هر چند که در این حرکت موفق نشده و سد نفوذ ناپذیر علمای اعلام جسارت هرگونه سوءاستفاده را از آقای

جزایری سلب کرده ... و اضافه شده است که "قبول این گونه وجوهات توسط این گونه افراد صرفاً در جهت مصرف عام المنفعه و فاقد وصف انتفاع شخصی و یا سبقه تصمیم و یا به عبارتی دیگر فاقد عنصر معنوی جرم بوده" است.

پایان مضحکه آمیز رسیدگی به پرونده شهرام جزایری و شرکاء، رسوائی دیگری برای سردمداران رژیم در پی خود آن رسوائی بزرگ است. محکوم ساختن گروهی از عناصر و عوامل درجه دوم و فرعی و نادیده گرفتن و یا تبرئه بانیان و عاملان اصلی فساد، نتیجه

ناگزیر این قبیل دادگاه ها و این گونه رسیدگی ها است. هرچند که گردانندگان حکومتی با وقاحت تمام، از مبارزه با مفاسد اقتصادی دم بزنند. طرح و تشکیل پرونده های مشابه، در این شرایط نیز مسلماً نتیجه متفاوتی به بار نخواهد آورد. دستجات رقیب رژیم در این زمینه، "مصلحت" و نیت دیگری جز سرپوش نهادن بر فساد فراگیر موجود، که با پدیدار شدن گوشه ای از آن، بوی گند تمامی فضا را پر می سازد، ندارند.



در مقابل اقدامات عوامل اطلاعاتی رژیم در خارج از کشور هوشیار باشیم!

آرش زمانی

خروج از کشور، رژیم با دو هدف، مبادرت به تشکیل کانون های قاچاق انسان کرده و یا عامدانه نسبت به وجود چنین شبکه های مافیائی، خود را بی تفاوت نشان داد. از یک سوی از طریق خروج هزاران نفر از هموطنانمان، میلیاردها تومان سرمایه این قشر، که به طور عمده از اقشار زحمتکش و تهیدست جامعه بودند، به جیب های گشاد عوامل اطلاعاتی رژیم و یا مثنی دلال سرانیر گشت و از این طریق نیز تلاش نمود، تا از فشارهای ناشی از بحران بیکاری این بخش از بیکاران، که گریبانش را گرفته بود، بکاهد و از سوئی دیگر فرصت طلائی به دست آورد تا با خیل عظیم پناهجویان، جمع کثیری از عوامل اطلاعاتی خود را به دلایلی که در زیر به آنها اشاره خواهد رفت به خارج از کشور گسیل دارد.

همان گونه که پیش از این اشاره شد، رژیم ناچار به تغییر تاکتیک در راستای خنثی کردن فعالیت های اپوزیسیون در خارج از کشور شده بود. رژیم جمهوری اسلامی در چنین شرایطی، امکان ترور مخالفینش را در اروپا از دست داده و می بایست چاره ی دیگری می اندیشید. به همین دلیل با اعزام نیروهای اطلاعاتی خود به بازسازی شبکه های اطلاعاتی ضربه خورده و یا ایجاد هسته های تازه اطلاعاتی با هدف خنثی سازی اقدامات مخالفین خود دست زد. اقدام به نفوذ در نهادهای دمکراتیک، نفوذ در رسانه های گروهی از قبیل برنامه های رادیوئی فارسی زبان، جریان سازی و تلاش برای نفوذ در سازمان ها، احزاب و گروه های مخالف رژیم در خارج از کشور در دستور کار این عوامل اعزامی قرار گرفت. در این راستا، گروهی تحت عنوان اصلاح طلبان حکومتی، عده ای به عنوان پاسداران و شکنجه گران نادم بریده از رژیم، جمعی دیگر به نام معممین سابق و بخشی دیگر، نیز تحت این عنوان که چون در داخل تحت پیگرد بوده، به همین خاطر به طور صوری تعهد همکاری به وزارت اطلاعات سپرده و بدین شکل موفق به فرار از دست رژیم گشته اند، به اروپا گسیل داشته شدند تا به ایفای نقش خود، یعنی جمع آوری اطلاعات از فعالین اپوزیسیون، ایجاد تفرقه و ایجاد جو بی اعتمادی و بالاخره خنثی سازی فعالیت

دول اروپائی را برای کاهش بحران های داخلی به امری حیاتی برای رژیم بدل ساخته بود. از این روی حاکمان رژیم اسلامی، که بنا به تحقیقات قاضی "رولن شاتلن قاضی سوئیسی" تا سال ۱۹۹۴ به حداقل ۶۰ مورد قتل مخالفین خود تنها در اروپا دست زده بودند، به ناچار دست به تغییر تاکتیک زدند. آنها ضمن تداوم سیاست سرکوب و اختناق خود در داخل کشور، که بر اساس پاره ای از گزارشات انتشار یافته، در قالب سلسله قتل های زنجیره ای، قریب هشتاد مورد ترور مخالفین رژیم در داخل کشور را شامل می شد، همزمان برای بهبود رابطه شان با دول اروپائی تلاش گسترده ای را آغاز کردند و با اصلاح طلب خواندن دولت خاتمی و بزک کردن چهره خود، جهت فریب افکار عمومی و به ویژه اروپائیان بر شدت تلاش های خود در این راستا افزودند.

به دنبال دیدارهای پیاپی مقامات اروپائی با مقامات ایرانی و بالعکس و بسته شدن قرارداد های اقتصادی بین این رژیمها، و تغییر تاکتیک رژیم در قبال مخالفینش در اروپا، تنش بین اروپا و ایران فروکش کرد. با فروکش کردن این تنش ها، رژیم ایران که بنا به ماهیت استبدادی و دیکتاتوری خود نمی توانست نسبت به مبارزات افشاگرانه اپوزیسیون خارج از کشور بی تفاوت بماند و به ناچار و در ادامه مبارزات افشاگرانه نیروهای مترقی در داخل و خارج از کشور و زیر فشار دول اروپائی به اقدامات تروریستی خود در اروپا خاتمه داده بود، با تاکتیکی متفاوت نسبت به قبل، بر علیه اپوزیسیون در خارج از کشور وارد عمل گردید.

اختناق و بحران اقتصادی رو به گسترش در طی چند سال گذشته در داخل کشور موجب گردید تا موج عظیم دیگری از هموطنانمان به ویژه از میان قشر جوان، در رویای دست یابی به کار و زندگی بهتر راهی کشور های خارج شوند. همزمان با تلاش هزاران نفر از هموطنانمان برای

از زمان ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران در میکنونوس برلین در سال ۱۹۹۳ ده سال می گذرد. به دنبال اقدام جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی در به قتل رساندن چهار نفر از رهبران حزب دمکرات، دادگاه موسوم به میکنونوس کار رسیدگی به این پرونده را پی گرفت و در طی روندی نسبتاً طولانی و پیچیده و براساس اسناد، مدارک و شواهد غیر قابل انکار سران طراز اول رژیم را، در ماه مارس ۱۹۹۶ مسئول طراحی و رهبری این ترور ها معرفی کرد. این اقدام قابل تقدیر دادگاه میکنونوس علیرغم تمامی تلاشی صورت پذیرفت که از جانب رژیم ایران جهت به انحراف کشاندن مسیر کار دادگاه و با همنائی های دولت آلمان صورت گرفته بود. با دستگیری و یا افشای بسیاری از عوامل تروریست و اطلاعاتی رژیم در خارج از کشور، در پروسه کار دادگاه میکنونوس، اسامی افرادی چون: خامنه ای، رفسنجانی، فلاحیان و محسن رضائی و... که در راس حکومت الله در ایران قرار داشتند، در جریان محاکمات، به عنوان طراحان و سازماندهندگان اصلی و اعضای کمیته رهبری کننده ترور مخالفین در خارج از کشور معرفی گردیدند. معرفی سردمداران رژیم به عنوان آمران اصلی این ترور ها از یک سوی و اقدامات تروریستی مکرر رژیم در کشورهای اروپائی از سوئی دیگر که باعث خدشه وارد شدن به امنیت این کشورها و ناخرسندی دولتمردان اروپائی شده بود، باعث دامن زده شدن هر چه بیشتر به تنش موجود بین دول اروپائی و ایران گشت. سران رژیم جمهوری اسلامی، پس از خوردن ضربه کاری ناشی از رای دادگاه، برای مدتی در لاک خود فرو رفتند. اوج گیری بحران های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در داخل که موجبات نا آرامی های گسترده مردمی و گسترش شکاف درون حکومتی را هرچه بیشتر فراهم ساخته بود، داشتن رابطه با

قرار گرفته و نیروهای اپوزیسیون می رود تا گام هائی را در جهت نزدیکی و زدودن تفرقه بر دارند، این نیروها در اولین گام های سنگین و سنجیده خود باید به موازات تشکیل کمیته های کاری مشترک، اقدام به تشکیل کمیته های مشترکی جهت مقابله با اقدامات اطلاعاتی و مخرب رژیم سر تا پا جهل و جنایت نماید و در اقدامی هماهنگ و سنجیده به شناسائی و افشای عوامل اطلاعاتی رژیم در خارج از کشور بپردازد. هوشیاری اپوزیسیون در مقابل اقدامات مخرب و تفرقه افکنانه رژیم جمهوری اسلامی گامی مبرم و حیاتی است. هوشیار باشیم!

دیماه ۱۳۸۱ - ژانویه ۲۰۰۳

یک زن ایرانی توسط همسرش در برن به قتل رسید

رسانه های گروهی سوئیس در روز شنبه ۲۸ دسامبر ۲۰۰۲ خبر از به قتل رسیدن "وجیهه" زن ۴۲ ساله ایرانی، توسط همسر ۴۹ ساله و متعصبش، منوچهر نوری، دادند. وجیهه، قریب دو سال پیش، با داشتن چهار فرزند از همسرش طلاق گرفته و در طی این مدت توسط همسرش تحت فشار قرار داشته و بارها تهدید به مرگ شده بود. اگرچه وجیهه پلیس سوئیس را در جریان تهدیدات همسر سابقش قرار داده بود، ولی این امر مانع از اقدام شنیع منوچهر نوری نگردید. گفته می شود، هنگامی که قاتل، پس از خفه کردن وجیهه در زیر زمین خانه اش، از طریق فرودگاه زوریخ قصد فرار به ایران را داشت این مسئله توسط پسر ۲۱ ساله وی به اطلاع پلیس رسیده و بدین ترتیب پلیس سوئیس مانع از خروج قاتل می گردد. او پس از دستگیریش ضمن اعتراف به انجام این جنایت، آن را یک اقدام شرعی خوانده بود. جسد وجیهه، در بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۹ دی ماه برابر با ۹ ژانویه ۲۰۰۳ در یکی از قبرستان های شهر برن به خاک سپرده شد. در این مراسم جمعی از دوستان و آشنایان ایرانی و سوئیسی وجیهه شرکت کرده بودند. متن زیر که در رابطه با قتل نامبرده تهیه شده است، در روز خاکسپاری وجیهه، در بین هموطنان شرکت کننده در این مراسم توزیع گردید:

زندگی زیباست ای زیبا پسند
 زنده اندیشان به زیبائی رسند
 آن قدر زیباست این بی بازگشت
 کز برایش می توان از جان گذشت
 "سایه"

دوستان، عزیزان!

امروز در اینجا گردهم آمده ایم تا یاد و خاطره یکی از هموطنان از دست رفته مان را گرامی داریم. وجیهه زنی از تبار میلیون ها زن زیر ستم و رنج کشیده ای در نظام بغایت ارتجاعی و مردسالار کشورمان بود، که همچون ما برای فرار از بی عدالتی ها و نامردمی ها، وطن خود را رها کرده و راهی دیار غربت شده بود. مرگ دردناک او نه ناشی از یک حادثه طبیعی روزمره، بلکه حاصل تفکر مردسالارانه ای بود که با روی کار آمدن رژیم بغایت ارتجاعی جمهوری اسلامی، ابعاد گسترده و بی سابقه به خود گرفته است. حاصل تفکری بود، که در آن زنان نه به عنوان یک انسان، بلکه به عنوان بخشی از مایملک مردان در تفکر زن ستیز نام جمهوری اسلامی محسوب می شوند.

اگرچه مرگ دلخراش و فجیع وجیهه، در خارج از کشور، توسط همسر متعصب او پدیده ای نادر به حساب می آید، ولی ما متأسفانه از زمان بر سر کار آمدن نظام دینی جمهوری اسلامی، همواره شاهد سنگسار ها، قتل های فجیع و جنون آمیز و خودکشی های روزانه بسیاری از زنان هموطنان، به خاطر وجود بی عدالتی ها و یا به رسمیت نشناختن حقوقشان، در داخل کشور بوده ایم.

بی شک، مرگ وجیهه، اولین و آخرین قربانی تفکر مرد سالار در نظام جهل و سنت های پوسیده و عقب مانده نبوده و نخواهد بود. عامل اصلی تحقیر و ستم مضاعف بر زنان میهنمان، حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی بر کشورمان است. برای رسیدن به آزادی، حقوق برابر با مردان و داشتن زندگی فارغ از هرگونه تبعیض و نابرابری باید به تلاشی مشترک با مردان برای سرنگونی جمهوری اسلامی همت گماشت. مرگ وجیهه لکه ننگ دیگری بر دامان جمهوری اسلامی است

یاد و خاطره او گرامی باد

کمیسیون زنان سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
 ۱۹ دیماه ۱۳۸۱ / ۹ ژانویه ۲۰۰۳

←
 های مخالفین فعال خود بپردازند. در این راستا، رژیم جمهوری اسلامی، برای ایجاد هماهنگی و رهبری نیرو هایش در کشورهای اروپائی، در خارج از کشور به سرپلی نیاز داشت که ضمن نزدیکی به دیگر کشورهای اروپائی، نیروهای اپوزیسیون در آن جا از توان و نیروی کمتری برخوردار باشند. به همین سبب کشور سوئیس، به عنوان کشوری که در قلب اروپا واقع گردیده و نیروهای اپوزیسیون در آن از نیرو و توان کافی برخوردار نبودند، مورد توجه و استفاده رژیم قرار گرفت. بر اساس تحقیقات پیگیر قاضی شاتلن، قاضی پرونده کاظم رجوی که در آوریل ۱۹۹۰ در شهر ژنو ترور شده است، دستکم ۹ مورد از حداقل ۶۰ مورد ترورهای صورت گرفته در کشورهای اروپائی، در خاک سوئیس سازماندهی گردیده و اعضای شبکه های ترور در هتل های کشور سوئیس جلسات هماهنگی خود را برگزار کرده و از خاک این کشور راهی پاریس، وین، برلین، رم و... شده اند.

تاکتیک تازه رژیم از یک طرف باعث کاهش حساسیت های دول اروپائی در قبال اقدامات اطلاعاتی رژیم ایران گردید، تا آن جا که بر اساس اخبار و گزارشات انتشار یافته از سوی دول اروپائی، تنها در چند مورد انگشت شمار، تعدادی از عناصر اطلاعاتی رژیم که مشغول جمع آوری اطلاعات مربوط به نیروهای اپوزیسیون بوده اند، مورد شناسائی سازمان های اطلاعاتی کشورهای آلمان و سوئد قرار گرفته و از این کشور ها اخراج گردیده اند و اساسا شبکه های اطلاعاتی رژیم در این کشورها نه تنها دست نخورده باقی مانده است بلکه، در طی چند سال گذشته تقویت نیز گشته اند. از طرف دیگر عناصر اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران، بر بستر پراکندگی و تفرقه موجود در بین نیروهای اپوزیسیون از یک سوی و نفوذ نسبتا گسترده خود در بین نیروهای مخالف رژیم در این کشورها، در کمال وقاحت و بی شرمی، از شرکت هموطنانمان به انحاء مختلف در آکسیون های اعتراضی و افشاگرانه بر علیه رژیم ممانعت کرده و یا با شرکت گروهی خود، در این گردهم آئی ها، شرکت کنندگان در این گونه آکسیون ها را مورد

نامه دکتر ناصر زرافشان از زندان

در سپاسگزاری از همه تشکل‌ها، نهادهای دموکراتیک و شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایرانی و غیرایرانی

دوستان و یاران همراه

درد گرم مرا از پس حصارهای زندان بپذیرید. از دور با اشتیاق جریان مبارزات صمیمانه شما را دنبال می‌کنم و خروش حق طلبانه تان را با گوش جان می‌شنوم و در این مبارزه مشترک برایتان آرزوی پیروزی دارم. همچنین می‌خواهم از طریق شما قلبی ترین سپاس‌های خود را به همه انجمن‌ها و نهادهای دموکراسی و شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که طی چند ماهه گذشته با اینجانب اعلام همبستگی و برای آزادی اینجانب تلاش کرده و می‌کنند، ابراز کنم.

وضع اسفند باری که در حال حاضر بر رسانه‌های جمعی داخلی ایران حاکم است، مسئولیت سنگینی را به دوش شما می‌گذارد. زیرا در ایران امروز، صرف نظر از معدود نشریات کوچک و کم‌تیراژ، رسانه جمعی مستقل و مردمی وجود ندارد، و گذشته از این که سایه شوم و سنگین سانسور بر همه رسانه‌ها و مطبوعات داخلی گسترده است، هیچ یک از دو گروه عمده رسانه‌های مطبوعاتی موجود - که هر یک در اختیار یکی از دو جناح قدرت حاکم است - حتی در محدوده امکانات موجود خود نیز با مردم و مشکلات و مبارزات آنان کاری ندارند، و به شکلی کاملاً بسته در خدمت منافع گروهی و تبلیغ و بزرگ‌نمایی "کوتوله‌ها" هم گروه خویشند، و چنانچه گاهی هم به برخی مسائل و تحولات خارج از ساختار قدرت بپردازند، این کار در حدی است که بتواند از آن مسائل و مبارزات در جریان رقابتی که در درون ساختار قدرت با یکدیگر دارند بسود

خویش بهره برداری می‌کنند. این شرایط، وظیفه نیروهای برون مرزی را در انعکاس اخبار و تحولات جامعه و پشتیبانی از آن‌ها سنگین تر می‌سازد. بی‌شک دوره پس رفت ضددموکراتیک که طی دو دهه اخیر با احیای دوباره برخی جریان‌های کهنه و منسوخ گذشته مانند قوم‌گرایی، نژاد پرستی، بنیادگرایی مذهبی، جنبش‌های نوفاشیستی و امثال آن‌ها، به منظور جلوگیری از وحدت و قدرت یابی نیروهای دموکراتیک و بی‌اثر کردن قدرت و یک پارچگی مردم جریان داشت، دیگر سپری شده است و برای غلبه بر بحران‌های فزاینده کنونی در عصر تحولات شتابان جهانی، هیچ راهی جز اتکاء به مردم و تمکین در برابر خواسته‌های آنان و دموکراتیزه شدن ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کنونی وجود ندارد.

فرصت را غنیمت می‌شمارم و یک بار دیگر با سپاسگزاری صمیمانه خود از همه تشکل‌ها، نهادهای دموکراتیک و شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایرانی و غیرایرانی از جمله کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، کمیته همبستگی با ناصر زرافشان، انجمن‌های ایرانی مقیم سوئد، اتحادیه نویسندگان سوئد، انجمن قلم آلمان، اتحادیه نویسندگان نروژ، وکلای بدون مرز، خبرنگاران بدون مرز، انجمن قلم، ABC استکهلم، انجمن قلم اتریش، اتحادیه روزنامه نگاران اتریش، انجمن قلم آمریکا، انجمن قلم دانمارک و کلیه نهادها، تشکل‌ها و شخصیت‌های دیگری که به دلیل شرایط ویژه کنونی خود و فقدان ارتباط با دنیای خارج از زندان از آن‌ها بی‌اطلاع مانده یا آن‌ها را از قلم انداخته‌ام، ابراز می‌دارم و برای همه یاران و همراهانی که در سراسر جهان در راه مشترک آزادی و بهروزی انسان تلاش می‌کنند، از بن جان آرزوی پیروزی می‌کنم.

ناصر زرافشان

آذر ماه ۱۳۸۱ - زندان اوین

بن بست "سرکوب قانونی"

از صفحه ۲

فقط در حد مهار کردن آن‌ها کافی می‌دانند.

جناح اصلاح طلبان نیز به اردوهای مختلفی تقسیم شده است. کارگزاران با تکیه بر موقعیت استثنایی رفسنجانی در هرم قدرت، خرج خود را از این جبهه جدا کرده و امیدوارند تا نقش محلل را در وقت خود بر عهده گیرند. بخش‌های محافظه کار این جناح با انتقاد به نیروهای رادیکال اصلاح طلبان، به مذاکره و توافق با جناح مقابل تمایل داشته و دغدغه بخشی از این نیرو حفظ مقام و پست‌هایی است که فرصت طلبانه پس از دوم خرداد بدست آورده است. تنها بخش کوچکی از این جناح، با تمایلات رادیکال، می‌کوشد تا در مقابل تعرض جناح مقابل مقاومت کند.

هر چند در شرایط بحرانی کنونی و تشدید تناقضات در حکومت، عواقب اقدامات خشونت آمیز در جامعه قابل محاسبه نیست. ولی واقعیت این است که از یک طرف افسار نیروی سرکوب و عوامل اجرائی جناح ولی فقیه، کسانی همچون

شریعتمداری و لاریجانی و ذوالقدر و امثالهم رها شده است. و از طرف دیگر جین و هراس از جنبش توده ای عملاً جناح اصلاح طلبان را منفعول نموده است. از این رو اقدامات جنون آمیز دیگری توسط باند‌های فاسد جناح ولی فقیه دور از انتظار نیست.

تجربه تاکنونی نشان داده است که تنها سدی که در مقابل تحرک عوامل سرکوب و آمران قدرت طلب آن‌ها امکان ایستادن دارد و نقشه شوم باند‌های قدرت را می‌تواند نقش بر آب کند، جنبش مردم و ابتکار عمل آن‌ها در مقابل تعرض به حقوق و آزادی‌های اولیه در جامعه است و تنها راه مقابله با تلاش‌های باند‌های سرکوب و ترور در سازماندهی یورش‌های جدید، سازماندهی مقابله با این باند‌ها در مقیاس کل جامعه است. ارتجاع حاکم بر آن است که بر بستر سرخوردگی مردم از اصلاح طلبان حکومتی و در شرایط فقدان حضور یک نیروی اپوزیسیون مقتدر در صحنه سیاسی جامعه، نقشه‌های شوم خود را عملی ساخته ابعاد بگیرد و ببند خود را گسترده سازد و به یک تصفیه خونین در سطح کل جامعه دست بزند. باید در برابر

این قبیل خواب و خیال‌های جنون آمیز مثنی اوباش که سرنوشت این مملکت را در دست گرفته اند، پیش از آن که زخم‌های عمیق بیشتری بر پیکر جامعه وارد آورند، ایستاد و این قبیل نقشه‌های شوم و واهی را با افشای چهره کریه طراحان و پشتیبانان آنان در میان مردم نقش بر آب ساخت.

از این رو نیز، امروز بیش از هر زمان دیگری حضور قدرتمند و موثر اپوزیسیون چپ، دمکرات و لائیک جمهوری اسلامی برای ایجاد تحرک در جنبش مردمی ایران حائز اهمیت است. اگر شکست نقشه‌های سرکوبگران جنبش مردم و عقیم ماندن آن‌ها در گرو حضور یک پارچه مردم در عرصه تحولات سیاسی جامعه و مقاومت در برابر ارتجاع حاکم است، لازمه این حضور و بویژه تداوم آن منوط به گشودن چشم انداز‌های دیگری و رای پیش روی این جنبش است و اپوزیسیون چپ، دمکرات و لائیک حکومت اسلامی با ائتلاف خود حول دمکراسی و تاکید بر حق بالامنزاع حاکمیت مردم در ایران قادر به ایجاد چنین چشم اندازی هست ♦

اتحاد کار

شماره ۱۰۴ دی ماه ۱۳۸۱
ژانویه ۲۰۰۳

ETEHADE KAR
NOVEMBER 2002
NO. 104

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD
B. P. N°. 351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرسهای سازمان در اروپا:
آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.
P.O. BOX 41054
2529 SHAUGHNESSY STREET
PORT COQUITLAM. B.C.
V 3 C 5 G O
CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadfedaiian.org

فکس ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

بها معادل: ۱/۵ ارو

وزارت اطلاعات

از برگزاری جلسه "کانون نویسندگان" جلوگیری کرد

جلسه مجمع عمومی سالانه "کانون نویسندگان ایران" که قرار بود بعد از ظهر پنجشنبه ۲۱ آذرماه در محل "شرکت تعاونی ناشران و کتابفروشان" برگزار شود، به دلیل مخالفت وزارت اطلاعات رژیم تشکیل نشد. برگزاری انتخابات هیات دبیران جدید "کانون" از جمله موارد دستور جلسه این مجمع عمومی بود.

هیات دبیران "کانون" از مدتها پیش در تدارک برگزاری این نشست بودند، ولی همواره با مسئله پیدا کردن جا و سالن روبرو می شدند. ضمن آنکه تشکیل آن مثل برخی موارد گذشته، در منزل یک از اعضا نیز عملی نبود. آنها سرانجام موفق به جلب توافق مسئولان "شرکت تعاونی ناشران و کتابفروشان" جهت برگزاری مجمع عمومی در آن محل شدند و برای دریافت مجوز نیز از طریق وزارت ارشاد اقدام کردند. لکن در آخرین ساعات، وزارت اطلاعات از تشکیل آن ممانعت به عمل آورد و اعضای کانون هم که برای حضور در جلسه آمده بود با نوشته "مجمع عمومی به علت عدم صدور مجوز برگزار نمی شود" بر در بسته محل مذکور مواجه شدند. روزنامه "کیهان" که هنوز ارتباطات زیادی با وزارت اطلاعات رژیم دارد، با تحسین از اقدام این

مستولان و فعالان "کانون"، ضمن اعتراض به این اقدام دولت در نقض و سلب ابتدائی ترین حقوق صنفی اهل قلم، تلاشهای خود را برای برگزاری نشست سالانه "کانون" و استمرار فعالتهای آن ادامه می دهند.

از سوی دیگر، ناصر زرافشان یکی از اعضای هیات دبیران، با ارسال پیامی از پشت میله های زندان به مجمع عمومی سالانه "کانون"، با تاکید بر اینکه "آزادی اندیشه و بیان جانمایه منشور کانون نویسندگان ایران است" و با اشاره به تهدیداتی که "از برون و درون" متوجه کانون است، از برخاستن "زمزمه هائی از گوشه و کنار" مبنی بر اینکه "کانون گویا تاکنون بیشتر از حد به مسائل اجتماعی پرداخته و باید از این پس صرفاً به فعالتهای ادبی و هنری ... بپردازد" اظهار نگرانی کرده و آن را "خطای بزرگی" خوانده است.

علیرضا جباری را فوراً آزاد کنید!

رژیم جمهوری اسلامی بار دیگر نویسنده ای را در تاریخ شنبه هفتم دی ماه دستگیر و به مکان نامعلومی برده است. این سومین عضو کانون نویسندگان ایران است که طی این روزها بازداشت میشود. نهادهای امنیتی و انتظامی حکومت اسلامی از توضیح در مورد دستگیری این نویسنده خودداری کرده اند. با تجربه ای که از قتل های نویسندگان در سال ۷۸ وجود دارد، بی اطلاعی از وضعیت آقای علیرضا جباری مترجم آثاری چون تمشک (۳۰ مجموعه داستانی از تولستوی)، آبی ترین چشم (تونی مورسیون)، افقهای نوین جنبش عدم تعهد ... و خطری که می تواند جان او را تهدید کند، نگرانی شدیدی را در جامعه بوجود آورده است. خاطره تلخ ربوده شدن محمد مختاری و محمدجعفر پوینده دو نویسنده عضو کانون نویسندگان ایران، مجید شریف و پیروز دوانی هنوز در خاطره ها زنده است.

ما خواهان آزادی فوری آقای علیرضا جباری می باشیم.

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران
۱۶ دی ماه ۱۳۸۱